

ابلیس در قرآن و حدیث

سید محمد باقر حجتی

واژه ابلیس

پاره‌ای از واژه‌شناسان «ابلیس» را لغتی عجمی و مُعَرَّبِ واژه یونانی «دیابولس» (Diabolos) می‌دانند و می‌گویند: کلمه «Diable» در زبان فرانسه، و «Devil» در زبان انگلیسی از همین واژه مأخوذند؛ چنانکه نویسندگان قوامیس زبان عربی و عده‌ای از مفسرین بر حسب یکی از احتمالات آن را عجمی و از لغات دخیله در زبان عربی برشمرده‌اند.^۱

گویند: لغت «دیابولس» در زبان یونانی به معنی نَمَام و مفتری است.^۲

-
- ۱ - القاموس المحيط، ج ۱، ص ۳۱۳: لسان العرب، ج ۱، ص ۲۵۶، دائرة المعارف بطرس، ج ۱، ص ۳۳۷: روح المعانی، ج ۱، ص ۲۲۹؛ و تفاسیر دیگر، ذیل تفسیر آیه ۳۴ سوره بقره.
- ۲ - لسان العرب، المصطلحات العلمية، ج ۴، ص ۶۹: دائرة المعارف بطرس بستانی، ج ۱، ص ۳۳۷: دانشنامه ایران و اسلام، ج ۲، ص ۳۷۸: اعلام قرآن، ص ۷۷.

پاره‌ای دیگر از واژه شناسان و مفسرین «ابلیس» را عربی و مشتق از ابلاس - به معنی نومید شدن، سرگردانی، دهشت و سکوت، حزن و... می‌دانند، و شواهدی برای ادعای خود یاد می‌کنند:

ابلیس از رحمت خدا نومید شد و سرانجام به علت استکبار گرفتار سرگردانی و خوف و سکوت و اندوه گشت؛ در قرآن کریم نیز آمده است:

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ^۳

روزی که لحظه وقوع قیامت فرا می‌رسد گنهکاران شدیداً نومید و اندوهگین می‌گردند. أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا يَبْلِسُ ابْلِيسُ وَ جُنُودُهُ.

[خدایا] به تو پناه می‌برم از شر و گزند نومیدیِ ابلیس و سپاهیانِش.

الم ترالجن و ابلاسهـا.

آیا جن و نومیدی و سرگردانی او را ندیدی؟!

احادیثی که وجه تسمیه ابلیس را عبارت از اشتقاق آن از «ابلاس» گزارش کرده‌اند بسیار چشمگیر و فراوان است و نیز لغت نویسانی که اشتقاق یاد شده را تأیید نموده‌اند شمار زیادی را تشکیل می‌دهند.^۴

دانشمندانی که واژه «ابلیس» را عربیِ اصیل می‌دانند معذک آن را از «اسماء غیر منصرف» بر می‌شمارند و می‌گویند: عدم انصراف آن را می‌توان بدین گونه توجیه کرد که حرکت جرّ بر آن ثقیل می‌باشد علاوه بر این، واژه ابلیس در میان اسماء عربی نظیر ندارد و هیچ عربی در طول تاریخ بدان نامبردار نشده است؛ لذا عرب آن را همانند اسماء عجمی به صورت غیر منصرف استعمال می‌کند.^۵

از «ابلیس» در یازده مورد از قرآن کریم - به صورت مُفرد - یاد شده است

۳ - سورة روم (۳۰): ۱۲.

۴ - القاموس المحيط، ج ۱، ص ۳۱۳؛ مجمع البحرین، ج ۴، ص ۵۴؛ لسان العرب، ج ۱، ص ۲۵۶؛ معانی الاخبار، ص ۱۳۸؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۸۱؛ بحار، ج ۶۰، ص ۳۰۸؛ الاتقان، ج ۴، ص ۸۲؛ سفینه البحار، ج ۱، ص ۹۹.

۵ - همان مراجعِ اخیر و روح المعانی ۲۲۹/۱.

که نه مورد مربوط به استکبار و اباء ابلیس از سجده آدم (ع) می باشد.^۶
اما مورد دهم (سوره شعراء (۲۶): ۹۵) و یازدهم (سوره سبا (۳۴): ۲۰) با این
قضیه ارتباطی ندارد.

در نهج البلاغه نیز یازده بار - به مانند قرآن - نام ابلیس به میان آمده است.^۷
در هیچ موردی از قرآن کریم، کلمه «ابلیس» به صورت جمع به کار نرفته
است؛ لکن در اخبار و احادیث و سایر کتب آسمانی «ابالسه جمع ابلیس» فراوان
جلب نظر می کند.^۸
میبیدی گوید:

معنی «ابلیس» نومید است، یعنی «أَبْلَسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ»، و پیش از آنکه
لعنت بر وی آشکار شد، نام وی «عزازیل» بود و گفته اند: «حارث» و کُنیت
وی «ابوگردوس» بود.^۹

«ابالسه» جمع «ابلیس» و به معنی «شیاطین» است. کفعمی از ابلیس با
عنوان «ابوالجن» یاد کرده و گفته: جن دارای طایفه ذکور و انثا (نرینه و
مادینه) است. و تولید مثل می کند و می میرد. و نیز خاطر نشان ساخته که «ابالسه»
عبارت از «شیاطین» هستند متشکل از ذکور و انثا و مولد نسل و نژاد، با این
تفاوت که مرگ و میر در آنها راه ندارد؛ بلکه همانند «ابلیس» در دنیا مخلد و
جاویدانند، اما «جان» پدر اجنه می باشد.

برخی را عقیده بر آن است که «جن» به «جان»: [مار] مسخ شده؛ چنانکه
انس به بوزینگان و خوکان مسخ گردیده است و خلقت ابلیس و شیاطین و اجنه
پیش از آفرینش آدم صورت گرفت.

۶ - (۱) سوره بقره (۲): ۳۴؛ (۲) سوره اعراف (۷): ۱۱؛ (۳ و ۴) سوره حجر (۱۵): ۳۱، ۳۲؛ (۵) سوره
اسراء (۱۷): ۶۱؛ (۶) سوره کهف (۱۸): ۵۰؛ (۷) سوره طه (۲۰): ۱۱۶؛ (۸ و ۹) سوره ص (۳۸): ۷۴، ۷۵.
۷ - الکاشف، ص ۴۹.

۸ - رک: مصباح المتعجد، ص ۳۴۰، ۳۴۱؛ بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۵۷ و ۲۶۶، ۲۶۷.

۹ - کشف الاسرار، ج ۱، ص ۱۲۵.

دلیل تولید مثل ابلیس، آیه ۵۰ سوره کهف است:

...أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي...؟

آیا ابلیس و نژاد و فرزندان او را - منهای من - به عنوان دوستان خود بر می گیرید؟
چنانکه «جنود ابلیس» که در قرآن کریم آمده، به نسل و فرزندان او نیز
تفسیر شده است.^{۱۰}

ابلیس در کتب آسمانی دیگر

در انجیل، کلمه ابلیس به صورت جمع در چند مورد به کار رفته است که ما با اشاره
به مآخذ آن موارد زیر را یادآور می شویم:
در رساله اول پولس به تیموتاوس (اصحاح ۳، عدد ۱۵) و رساله دوم او
(اصحاح ۲، عدد ۳) و رساله همو به تیتوس (اصحاح ۲، عدد ۳).
در اصل یونانی «ابلیس» به صورت جمع و متضمن معنی وصفی استعمال
شده است.

اما در موارد دیگر انجیل و نیز رسائل، از ابلیس همراه با توصیف آن - به
عنوان شیطان - یاد شده و «یهودا» در انجیل یوحنا (اصحاح ۶، عدد ۷۰) و
«پطرس» در انجیل متی (اصحاح ۱۶، عدد ۲۳) به «ابلیس» نامبردارند؛ چرا که
«یهودا» در مدتی بسیار طولانی و «پطرس» در زمانی نسبتاً کوتاه دست اندرکار
اعمالی به سان اعمال ابلیس بودند.^{۱۱}

۱۰ - مجمع البحرین، ج ۲، ص ۵۴، ۵۵؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۸۲؛ التبیان، ج ۱، ص ۱۵۲، الکافی (اصول -)،
حدیث ۱۵۱۰.

۱۱ - دائرة المعارف پطرس، ج ۱، ص ۳۳۷، ۳۳۸؛ اعلام قرآن، ص ۷۸، ۷۹.

ابلیس در فرهنگ یهود و نصاری و یزیدیها

در صورتی که «ابلیس» را به عنوان واژه‌ای یونانی تلقی کنیم - چنانکه قبلاً اشارت رفت - در مفهوم آن، القاء اختلاف و خصومت میان خدا و انسان منظور شده است. ابلیس از نظر نصاری، انسان را از رهگذر طغیان، دشمن خدا می‌گرداند؛ چنانکه این نکته از سخنی که ابلیس به وسیله آن حوا را مورد خطاب قرار داد، استفاده می‌شود و همین مطلب در (اصحاح سوم سفر تکوین) چنین آمده:

ابلیس وارد اندرون مار شد و حوا را بر آن داشت - به مدد تزویر و دروغی که ساخته بود - از شجره منهیه تناول کند، وی به دروغ به حوا گفت: «خدا ظالم است و فقط دوستدار خود و مصالح خویش می‌باشد و به مصالح آفریده‌های خود عنایتی ندارد؛ لذا شما (آدم و حوا) را از خوردن میوه درخت معرفت خیر و شر محروم ساخت»، ابلیس به زبان مار گفت: اگر از این درخت تناول کنید هرگز نمی‌میرید و [در بهشت]، جاودان می‌مانید، و خدا می‌داند اگر از این درخت تناول کنید، چشمان شما آنچنان گشاده [و نیروی آن بسی گسترده و عمیق] می‌گردد که به سان خدا بر تمام خیر و شر آگاه خواهید شد.^{۱۲}

ابلیس از دیدگاه یهود و نصاری متضمن معنی دیگری: (روح عمده شر) می‌باشد. در تعالیم آباء کلیسا آمده است: ابلیس، رئیس و سرپرست عصیان در میان فرشتگان و نیز دشمن خدا و مبدأ گناه و دست افزار رسیدن به معاصی است.

مسیحیت این مطلب را به آیاتی از کتاب مقدس مستند می‌سازد، ابلیس به سلطان این جهان نامبردار است و جهان بت پرستی فرآورده صنع اوست؛ لکن مسیح شوکت و اقتدار او را در هم شکسته و نیروی نفوذ فرمان او را تضعیف کرده تا آنجا که مسیحیت توانست بر وی چیره گردد. ابلیس دارای مقام نخست در میان

۱۲ - دائرة المعارف بطرس، ج ۱، ص ۳۳۸.

ساحران است؛ چرا که پادشاه «ارواح سفلیه» نزد مسیحیان و شعرای قرون وسطی است. این شعرا منظومه‌هایی خرافی در بارهٔ ابلیس ساختند و تابلویی از شعر در گزارش شکل و شمائل او پرداختند مبنی بر اینکه ابلیس، موجودی سیاه چرده، و دارای چشمانی است که لهیب آتش از آنها بیرون می‌زند و بوی گوگرد را در فضا می‌پراکند، شاخ و دم و ناخنهای واژگونه و سُم شکافته‌ای دارد.

در روایات اسلامی نیز شکل و شمائل ابلیس - با تفاوت‌های بسیاری که در آنها جلب نظر می‌کند - تقریباً بدین سان بازگو شده است:

مرحوم مجلسی دوم - پس از اینکه حدیث کوتاهی در بارهٔ چهره و اندام ابلیس، به روایت از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند - می‌گوید:

من این گزارش را در کتاب «غورالاعور» ترمذی با بسطِ فزونتری یافتم که دوست می‌دارم آن را در اینجا بازگو سازم:

...رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود: ابلیس نزد انبیا - علیهم السلام - می‌آمد و با آنها - از زمان نوح تا عیسی - به گفتگو می‌نشست؛ اما با یحیی انس و آمد و شد بیشتری داشت. روزی بر یحیی وارد شد، وقتی می‌خواست باز گردد یحیی به او گفت: ای ابامره! مرا به تو حاجتی است، گفت: بگو. یحیی گفت: می‌خواهم تو با همان شکل و شمائل واقعی خود نزد من بیایی... ابلیس فردا آمد و در برابر یحیی ظاهر شد، او چهره‌ای واژگونه و مسخ شده‌ای را در مقابل خود یافت که دارای قیافه‌ای دهشت‌آور، و پیکرش مانند خوکان و صورتش به سان بوزینگان است، شکاف چشمان و دهان او از طول و به طرف سر تعبیه شده و سراسر دندان‌های استخوانی یکپارچه است و چانه و فك ندارد و موی سرش به سوی پشت و دارای چهار دست، دو دست بر شانه و دو دست در پهلوی انگشتان به طرف پشت و زانوهایش به طرف جلو و شش انگشتی است، گونه‌اش پیدا و يك تخته و سوراخ‌های بینی به طرف بالا و دارای خرطومی به سان مرغان و پرندگان، چهره‌اش در قفا و چپ چشم و لنگ و خمیده

و بالی بر تن دارد و پیراهن در بر کرده است که مانند مجوس کمربندی در میان دارد و کوزه‌هایی کوچک از آن آویزان می‌باشد. جَرَس و زنجی در دست و خودی بر سر دارد که بر فراز آن آهنی مستطیل و خمیده کج قرار گرفته است...^{۱۳}

آنگاه مرحوم مجلسی مذاکرات ابلیس و یحیی را به تفصیل بازگو می‌کند.^{۱۴} اما یزیدیه‌ها در زمان معاصر، ابلیس را می‌پرستند و اینان مقیم کردستان و ارمنستان و دو آبادی حوالی «حلب» می‌باشند که یکی از آن دو آبادی «جَلَمَه» نام دارد. ظاهراً یزیدیه‌ها نخست نصرانی بودند، آنگاه اسلام آوردند، سپس آشکارا به پرستش ابلیس آغاز کردند. علی‌رغم این پرستش بر این پندارند که ابلیس - پس از وقوع درگیری میان او و خدا - سقوط می‌کند و در عین حال معتقدند بعداً با خدا سازش و صلح می‌نماید و دوباره مقام والای از دست رفته خود را باز می‌یابد. از نظر یزیدیه‌ها اعتماد و اتکای به ابلیس دارای فرجام سالمتری از اتکا به انبیای ادیان دیگر است.^{۱۵}

نامها و عناوین دیگر ابلیس

۱ - عزازیل: که گویند: عبری و به معنی عزیز خدا، و یا نام بزی است که کفاره گناهان را بر او می‌گذارند و در وادی بایر و بی آب و علف رها می‌کنند تا کفاره گناهان قوم را به موضعی نامعلوم ببرد؛ و آن نقطه نامعلوم، منتهی الیه گناهان است.

۱۳ - رك: دائرة المعارف بطرس، ج ۱، ص ۳۳۸، ۳۳۹؛ مجالس ابن الشیخ، ص ۲۱۶؛ المیزان، ج ۸، ص ۶۴، ۶۵.

۱۴ - بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۲۴ - ۲۳۳.

۱۵ - دائرة المعارف بطرس بستانی، ج ۱، ص ۳۳۸.

ابلیس قبل از ملعون واقع شدن دارای این نام بوده است.

۲ - رجیم: چون ابراهیم او را در منی رجم و سنگسار کرد و یا اینکه توسط ملائکه یا به وسیله شهابهای آسمانی پرتاب شد.

۳ - ۷: حارث، ابومرة (یا ابوقره و یا قتره)، ابوگردوس، ابوخلاف، ابودوجانه.

۸ - ابولینی: چون «لبینی» نام دختر ابلیس بود.

۹ و ۱۰ - نائل، و ابوالجان.^{۱۶}

امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - در نهج البلاغه و بویژه در «خطبه قاصعه» ضمن گزارش حالات روحی مستکبران و اغواگریهای ابلیس و سوابق و شرارتهای ابلیس و شیطان را نسبتاً گسترده بیان می‌فرماید.^{۱۷}

ب - واژه شیطان

از آنجا که شیطان در قرآن کریم از جهات عدیده‌ای مرادف با واژه ابلیس می‌باشد، بررسی کوتاهی در باره ریشه آن ذکر می‌شود:

واژه «شیطان» را گروهی از دانشمندان، مشتق از ریشه «شَطَن» می‌دانند. «شَطَن» به معنی ریسمان درازی است که محکم تابیده شده و به وسیله آن آب از چاه می‌کشند و چهارپایان را بدان می‌بندند. بادیه نشینی عرب، در باره اسبی که سم او سائیده شده بود می‌گفت: «كَأَنَّهُ شَيْطَانٌ فِي أَشْطَانٍ» (گویا شیطانی است که اندر بند ریسمانها است). از علی - علیه السلام - روایت کرده‌اند که راجع به مارها سخن به میان آورد و می‌فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ الْمَوْتَ لِأَشْطَانِهَا» (خدای عزوجل مرگ را برای «أَشْطَان»=مارها مقرر فرمود). آن حضرت «اشطان»=ریسمانها را به عنوان استعاره در مارها به کار برد؛ چون مار به سان

۱۶ - بنگرید: لسان، ج ۱، ص ۲۵۶؛ قصص الانبیاء ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۱؛ کشف الاسرار، ج ۱، ص ۱۴۵؛ معانی الاخیار، ص ۱۳۸؛ بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۱۹۵، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۴۱، ۲۵۵، ۳۰۸، ۳۳۷؛ الانتقال، ج ۴، ص ۸۲، ۸۳؛ فرهنگ نفیسی، ج ۴، ص ۲۳۶۴؛ اعلام قرآن، ص ۷۸؛ روح البیان، ج ۱، ص ۵؛ روض الجنان، ج ۱، ص ۱۶؛ التبیان طوسی، ج ۱، ص ۱۵۲.

ریسمان دارای طول و امتداد می‌باشد. «بثر شطون» را عرب در باره چاهی که قعر آن عمیق است به کار می‌برد؛ و در این استعمال، بعد و دوری قعر چاه در مد نظر می‌باشد، «شطنت الدار» بدین معنی است که آن خانه دور است. ماری که دارای یال است عرب آن را «شیطان» می‌نامد.

از این بررسی کوتاه استفاده می‌شود که «نون» شیطان، اصلی و جزء کلمه است. و شیطان در محاورات عربی به هر موجودی متمرّد، (اعم از جن و انس و چهارپایان و غیره) اطلاق می‌شود.

عده‌ای از دانشمندان شیطان را از ریشه «شاط، یشیط» به معنی هلاك و تباه شدن و احتراق می‌دانند که نمی‌توان این نظریه را کاملاً درست شمرد.^{۱۸}

بعضی از مفسرین آیه «كَانَهُ رُؤُوسُ الشَّيَاطِينِ»^{۱۹} را بدین صورت تفسیر کرده‌اند که شکوفه درخت دوزخ مانند سر مارها است؛ چون عرب - چنانکه دیدیم - پاره‌ای از مارها را «شیطان» می‌نامد. و گاهی مارهای باریک و کوچک را عرب - بر سبیل تشبیه آنها به ریسمانها - «شیطان و جان» می‌نامد.

و به طور خلاصه در مفهوم «شطن و شیطان» معنی طول و امتداد و دوری و پلیدی و سرکشی و ناخوشایندی چهره و غضب و رقت و باریکی و ناپیدایی منظور شده است و شیطان تقریباً مصداق کامل این معانی است: پلید و سرکش و دارای چهره‌ای ناخوشایند و به دور از خیر و رحمت.^{۲۰}

احتمال می‌دهند واژه «شیطان» از لغت عبرانی «هاشتیطن» - به معنی مخالفت و دشمنی - و یا از لفظ سریانی مأخوذ باشد.

عنوان «شیطان» برای او - پس از آنکه مورد لعن خدا قرار گرفت - وضع

۱۷ - نهج البلاغه، عیده، ج ۳، ص ۲۲۸ و ج ۴، ص ۲۴۰؛ بحار، ج ۶۰، ص ۲۱۴، ۲۱۵.

۱۸ - رك: لسان العرب، ج ۱، ص ۳۱۶، ۳۱۷.

۱۹ - سورة صافات (۳۷): ۶۵.

۲۰ - لسان، ج ۲، ص ۳۱۶، ۳۱۷؛ النهایة فی غریب الحدیث، ماده «شطن»، مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۸؛ روض الجنان، تصحیح الهی قمشده‌ای، ج ۱، ص ۱۶.

شد، و قبلاً چنانکه اشارت رفت نامش «عزازیل» و یا «نائل» بود.

راجع به «ابلیس، شیطان، جن، ملک و آدم» مطالب زیر در کتب تفسیر و حدیث جلب نظر می‌کند:

کسانی که قائل به مجردات نیستند می‌گویند: اجنه عبارت از اجسامی هوایی و یا ناری (آتشی) هستند که قادرند به اشکال مختلف - از قبیل مار، عقرب، سگ، شتر، گوسفند، اسب، قاطر، درازگوش، پرند، و انسان درآیند. اجنه دارای عقل و هوش می‌باشند و بر اعمال دشوار توانا هستند؛ چنانکه کارهایی سنگین را در زمان حضرت سلیمان به عهده گرفته بودند.

اما آن کسانی که قائل به مجردات می‌باشند، می‌گویند: اجنه مجرداتی ارضی و سفلی هستند؛ زیرا:

مجردات - یعنی موجوداتی که نیاز به حیّز و مکان ندارند و در متحیّزات حلول نمی‌کنند - یا عالی و منزّه از تدبیر و تأثیر اجسامند یعنی «ملائکة مقرب» که مشائیون آنها را «عقول» و اشراقیون «انوار عالیة قاهره» می‌نامند؛ و یا وابسته به تدبیر و تأثیر اجسام که مشائیون آنها را «نفوس سماویه»، و اشراقیون «انوار مدبره» می‌نامند. والاترین موجودات مجرد، حاملان عرش می‌باشند که هم اکنون شمارشان به چهار می‌رسد، و در روز قیامت به هشت بالغ می‌گردند؛ آنگاه به ترتیب، ملائکه گرداگرد عرش، ملائکه کرسی، ملائکه سماوات، ملائکه کره اتیر (اتر) و هوا - که در طبیعت نسیم و باد جای دارد -، ملائکه کره زمهریر، ملائکه دریا و کوهها قرار دارند.

آنگاه ارواح سفلیه‌ای که در اجسام نباتی و حیوانی تصرف و تأثیر می‌کنند در نظام خلقت مرتبتی را احراز کرده‌اند. پاره‌ای از این ارواح سفلیه، تابان و الهی و دارای اعمال نیک و اهل نیکی هستند، اینان عبارت از «اجنه صالحه» و موجوداتی نامرئی می‌باشند که کرداری شایسته دارند.

و پاره‌ای دیگر از ارواح سفلیه، تیره و بدکار و بدخواه می‌باشند، اینان عبارت از «شیاطین» هستند.

ظاهراً شیاطین در قرآن و حدیث، همان ابلیس و اعوان و انصار او می‌باشند؛

اما بعضی را عقیده بر آن است که شیاطین عبارت از هر موجود متمرّد و سرکش و گمراه کننده از صراط مستقیم است، چنانکه خدا در آیه ۱۱۲ سوره انعام فرمود: «شَیَاطِینُ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ»^{۲۱}

شیطان به صورت مفرد در هفتاد مورد، و به صورت جمع در هیجده مورد، و روی هم رفته در یکصد و هشتاد مورد در قرآن کریم به کار رفته، و از این واژه - مرادف با ابلیس و به صورت نکره - در سوره های تکویر، نساء، و صافات، و با اوصاف «رجیم، مرید، مارد» به ترتیب در قرآن یاد شده است.^{۲۲}

آیا ابلیس از سنخ ملائکه و فرشتگان بود

احادیث و آراء مفسرین در این باره ظاهراً مختلف و متعارض به نظر می رسد:

أ - ادله قائلین به سنخیت ابلیس با فرشتگان

۱ - از بررسی روایات متعددی استفاده می شود که ابلیس دارای سنخیت با فرشتگان و حتی مقامی برتر از سایر ملائکه داشته است. می گویند: ابلیس - قبل از گناه و تمرد - از سنخ ملائکه و از ساکنان زمین بوده، و از لحاظ علم و اجتهاد بر همه فرشتگان فزونی داشت، و همین احساس مزیت و برتری موجب استکبار او گردید.

علاوه بر این، می گویند: ابلیس از قبیله ای - که به «جن» نامبردار بودند - محسوب می شد و بر ملائکه آسمان دنیا ریاست داشت. ابلیس به عنوان

۲۱ - روح البیان ۵، ۴/ ۱: اعلام قرآن، ص ۷۸.

۲۲ - المعجم المفهرس، ص ۳۸۲، ۳۸۳: اعلام قرآن، ص ۸۳، ۸۴.

باشرافت‌ترین فرشتگان و دارای بزرگترین قبیله در میان قبایل فرشتگان به شمار می‌رفت؛ چنانکه مقامی به عنوان «خازنِ جنت» را به عهده داشت، و از سلطه و اقتدار بر آسمان دنیا و نیز زمین برخوردار بوده و نیازهای مربوط به آنها را تدبیر و کارسازی می‌کرد، و از صاحبان «اجنحه اربعه=بالهای چهارگانه» به حساب می‌آمد. و از همین رهگذر بود که در خود اقتداری بر اهل آسمانها احساس می‌نمود و سرانجام از کبری سر برآورد که آن را در دل مخفی نگاه می‌داشت، تا آنگاه که خداوند همه فرشتگان را به سجود در برابر آدم فرمان داد و کبر و خود بزرگ‌بینی وی با این آزمون آشکار گردید، و از آن پس به صورت «شیطان رجیم و مارد و مرید» درآمد.^{۲۳}

۲- دلیل دیگر سنخیتِ ابلیس با ملائکه این است: مفسرانی از قبیل قتاده و ابن عباس و دیگران در تفسیر آیه ۳۴ سوره بقره: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ...» گفته‌اند: ابلیس یکی از فرشتگان بود و در میان گروهی از ملائکه به سر می‌برد که در زمین سکنی داشتند و به «جن» نامبردار بوده‌اند و این سخن علی - علیه السلام - در نهج البلاغه: «...لِيُدْخَلَ الْجَنَّةَ بَشَرًا بِأَمْرِ أَخْرَجَ بِهِ مِنْهَا مَلَكًا...»^{۲۴} - مبنی بر اینکه ملک و فرشته‌ای را از بهشت بیرون راند - مؤید همین مطلب است؛ چنانکه از ابن مسعود نیز روایت می‌کنند که ابلیس بر حکومت آسمانها گمارده شد، و از زمره گروهی از ملائکه به شمار می‌رفت که آنها را «جن» می‌نامیدند، و این نام از آن رو بود که اینان «خازنِ جنت» بوده‌اند؛ اما ابلیس علاوه بر خازنی، حکومت بر آسمانِ دنیا را نیز به عهده داشت.

ابن عباس ضمن تفسیر آیه: «...إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ»^{۲۵} گفته است: از آن

۲۳ - جامع البیان، ج ۱، ص ۱۷۷، ۱۷۸؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۵۰؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۸۲؛ التبیان طوسی، ج ۱، ص ۱۵۰، ۱۵۱؛ روح الجنان، ج ۱، ص ۸۸؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۲۹۴؛ قصص الانبیاء، ابن کثیر، ص ۴۱.

۲۴ - نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۲۵ - سوره کهف (۱۸): ۵۰.

جهت بهشت را «جنان» می‌نامند چون ابلیس - که از طائفه جن به شمار می‌رفت - خازن آن بوده است. و همو گفت: اگر ابلیس از سنخ ملائکه نمی‌بود به سجود مأمور نمی‌شد.

گروهی از مفسرین - پس از بازگو ساختن مطالب یاد شده - خاطر نشان کرده‌اند که محمد بن اسحاق می‌گفت: «جن» عبارت از هر موجودی است که مخفی است و به رؤیت در نمی‌آید؛ اما آیه: ...إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ... بدین معنی است: ...مگر ابلیس که از جن و موجوداتی مخفی و غیر قابل رؤیت، و از زمره فرشتگان بود؛ چون ملائکه نیز مخفی و غیر قابل رؤیت هستند، و خداوند متعال نیز فرمود:

وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نَسَبًا وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ.^{۲۶}

مبنی بر اینکه قریش می‌گفتند: فرشتگان دختران خدا هستند، خدا به آنها پاسخ می‌دهد: اگر فرشتگان دختران من باشند ابلیس هم از سنخ آنها است. پس در واقع میان من و ابلیس و نژاد و تبار او قائل به نسب و پیوند و خویشاوندی هستید. اعیسی ضمن قصیده‌ای بیت زیر را بر همین مبنا انشاء کرده است:

و سَخَّرَ مِنْ جَنِّ الْمَلَائِكَةِ تِسْعَةَ

قیاماً لديه يعملون بلا اجر
 سلیمان بن داود از گروه جن - که از سنخ ملائکه بوده‌اند - نه فرد را مسخر ساخت، و این نه فرد در پیشگاه او بدون مزد به کار و کوشش بر می‌خاستند. اصولاً عرب هیچ گاه جن را جز بر موجوداتی که مخفی هستند به کار نمی‌برد، و خدا نیز «جن» را منحصرأً به خاطر اینکه مخفی و غیر قابل رؤیت می‌باشد «جن»، و بنی آدم را از آن رو که پیدا و پدیدار می‌باشند «انس» نامیده است. جن مأخوذ از «اجتنان» به معنی ستر می‌باشد؛ به همین جهت «جنین» را چون در رحم مخفی است «جنین» می‌نامند، و سپر را چون ساتر است و جنگاور

۲۶ - سورة صافات (۳۷): ۱۵۸.

را در پشت خود مخفی می‌سازد «جُنَه» می‌گویند. بهشت را نیز از آن جهت «جَنَّت» می‌نامند؛ چون سرزمین آن پوشیده از درختان است. دیوانگی نیز از آن جهت به «جنون» تعبیر می‌شود، چون عقل در حال جنون در استتار و از کار افتادگی قرار می‌گیرد.

علیهذا می‌توان تعبیر «جن» را بر ملائکه - با توجه به مفهوم لغوی آن - اطلاق کرد، لذا طبرسی می‌گوید:

ملائکه و جن دارای يك حقیقت هستند با این تفاوت که افراد برگزیده عبارت از ملائکه، و افراد فروتر عبارت از جن می‌باشند، چنانکه در نوع انسان عده‌ای افراد ممتاز و برگزیده وجود دارند و آنها پیامبران و ائمه - علیهم‌السلام - می‌باشند، و افراد پایینتر که عبارت از همان توده مردم هستند.

در لابلای گزارش و تفسیر بیضاوی می‌بینیم:

پاره‌ای از ملائکه غیر معصومند، هر چند که عصمت در میان ملائکه غلبه دارد، چنانکه در میان انسانها هم عده‌ای معصوم می‌باشند، گرچه اکثر آنها غیر معصومند؛ و شاید صنفی از فرشتگان با شیاطین ذاتاً تفاوتی ندارند، بلکه تفاوت آنها در اعراض و صفات است، و ابلیس از صنف غیر معصوم بود و در میان ملائکه به سر می‌برد.

درست است که فرشته از «نور» و ابلیس از «نار» آفریده شده‌اند، اما نور عبارت از جوهری پرتو آفرین، و نار نیز بدین سان است، با این اختلاف که روشنایی نار و پرتو آن تیره و آلوده به دود بوده و به علت حرارت شدید و خاصیت سوزندگی سزای اجتناب می‌باشد؛ لیکن اگر این پرتو از اینگونه آلايشها مذهب و پالوده شده باشد محض نور خواهد بود، و چنانچه به قهقرا ارتجاع یابد حالت نخستین آن باز می‌گردد و این آلودگی آنچنان رو به تزاید می‌گذارد که خاموش شده و به صورت دود آزارنده و خالص در می‌آید.

محمد رشید رضا می گوید:

دلیلی در اختیار نداریم که میان ملائکه و جن، فصلِ ممیزِ جوهری وجود داشته باشد، فصلی که آن دورا از نظر ماهیت از هم ممتاز سازد؛ بلکه این اختلاف يك اختلافِ صنفی است که اساس آن اختلافِ اوصاف می باشد...^{۲۷}

۳- یکی دیگر از ادلهٔ سنخیت ابلیس با فرشتگان، سیاق و روندِ تعبیر آیه‌های مربوط به تمرد و استکبارِ ابلیس است: خداوند - با استثناء ابلیس از زمرهٔ فرشتگان در سجده به آدم - سنخیت ابلیس را با فرشتگان خاطر نشان ساخته است، یعنی او از سنخ فرشتگانی بود که مأمور گشت همراه آنها آدم را سجده کند. و باید توجه داشت که ابلیس از لحاظ ماهیت از زمرهٔ فرشتگان استثناء نشد؛ بلکه این استثناء صرفاً مربوط به وصفی است که ابلیس پس از صدور فرمان، آن را از دست داده و آن عبارت از طاعتِ فرمانِ خدا می باشد؛ بنابراین از رهگذر استثناء یاد شده چنین وصفی از ابلیس نفی شده است نه سنخیت او با فرشتگان.

سرانجام به این نتیجه می‌رسیم که اگر ابلیس از سنخ ملائکه نمی‌بود فرمان «وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا...»^{۲۸} شامل حال او نمی‌گشت، و تركِ سجودِ او به عنوان «إِبَاء» و «استکبار» و «معصیت» قلمداد نمی‌شد، و در خور آن نبود که مورد نکوهش واقع شود. و چون می‌دانیم ابلیس - به خاطر تركِ سجود - مستکبر و مستحق نکوهش گشت نتیجه می‌گیریم که این فرمان او را نیز زیر پوشش خود می‌گرفت و مشمول این فرمان نسبت به ابلیس فقط در صورتی صحیح است که او از سنخ ملائکه باشد. و بالأخره این استثناء را باید به عنوان استثناء متصل بر شمرد

.....

۲۷- رك: جامع البيان، ج ۱، ص ۱۷۸، ۱۷۹؛ التبيان طوسی، ج ۱، ص ۱۵۲، ۱۵۳؛ التفسير الكبير، ج ۱، ص ۲۱۳؛ قصص الانبياء، ابن كثير، ج ۱، ص ۴۱؛ مجمع البيان، ج ۱، ص ۸۲؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۵۰؛ نهج البلاغه عبده، ج ۲، ص ۱۶۲؛ قاموس قرآن، ج ۱، ص ۲۲۷؛ روح الجنان، ج ۱، ص ۸۷، ۸۸؛ الجامع لاحكام القرآن، ج ۱، ص ۲۹۴؛ انوار التنزيل، ج ۱، ص ۱۴۱، ۱۴۲؛ بحار، ج ۶۰، ص ۱۷۸، ۳۳۰؛ المنار، ج ۱، ص ۲۵۶؛ ج ۸، ص ۳۲۸.

۲۸- سورة بقره (۲): ۳۴.

مبنی بر اینکه مستثنی از جنس مستثنی منه می باشد.

ابوالفتوح رازی می گوید:

عبدالله بن عباس و عبدالله بن مسعود، و سعید بن مسیب، و قتاده، و ابن جریج، و ابن جریر طبری می گویند: [ابلیس] از جمله فرشتگان بود، و مثل این از امام صادق - علیه السلام - روایت کردند، بر این قول، استثناء متصل بود؛ و استثناء منقطع را معنی آن بود که مستثنی از جنس مستثنی منه نباشد؛ چنانکه «ما بالدار احداً الا وتدأ» (در خانه - جز میخ - احدی نیست).

چون خدای تعالی امر به سجده آدم کرد فرشتگان را، ابلیس مخالفت کرد، خدای تعالی او را به لفظ «الا» اخراج کرد، بنابراین باید از جمله فرشتگان باشد.^{۲۹}

ب - ادله منکرین سنخیت ابلیس با فرشتگان

شیخ مفید می گوید: ابلیس از جنس ملائکه نبوده است؛ بلکه از جنس «جن» می باشد، و اخبار متواتری که از ائمه - علیهم السلام - رسیده مؤید عدم سنخیت آنها با یکدیگر است، و همچنین نظریه علمای شیعه همین نکته را تأیید می کند. لذا دانشمندان شیعه برای اثبات عدم سنخیت ابلیس و شیطان با فرشتگان، ادله متعددی را یاد کرده اند:

۱ - خدا در آیه ۵۰ سوره کهف: «...إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ...» ابلیس را از سنخ «جن» معرفی کرده، و فرشتگان را در آیه ۲۷ سوره انبیاء به عنوان «بندگان» بزرگوار که بر خدا در گفتار سبقت نمی جویند و طبق فرمانش عمل می کنند، شناسانده و توصیف فرموده است. ظاهر این آیه ها نشان می دهد که ابلیس از فرشتگان نبود؛ چنانکه از امام صادق (ع) نقل شده که فرمود: «ملائکه تصور می کردند که ابلیس از سنخ خود آنها است؛ اما خدا می دانست که از جنس آنها

۲۹ - جامع البیان، ج ۱، ص ۱۷۷؛ التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۲۱۵؛ التبیان طوسی، ج ۱، ص ۱۵۰؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۲۹۴؛ انوار التنزیل، ج ۱، ص ۱۴۱؛ روح الجنان، ج ۱، ص ۸۷، ۸۸.

نبوده است».^{۳۰}

«خدا ملائکه را به سجود مأمور فرمود؛ در دایره این فرمان، هم ملائکه و هم ابلیس قرار داشتند؛ زیرا ابلیس در معیت ملائکه خدای را در آسمان بندگی می نمود، و ملائکه می پنداشتند که او از سنخ آنها است؛ در حالی که از آنان نبوده است؛ لیکن وقتی خدا فرمان سجود را صادر کرد ابلیس آن [غضب و حمیت و] حسدی که در دل داشت بر ملا ساخت؛ در نتیجه ملائکه دریافتند که ابلیس از سنخ آنها نیست».^{۳۱}

جمیل بن دراج گوید: از امام صادق - علیه السلام - پرسیدم آیا ابلیس از ملائکه بود؟ و آیا تولیت و تدبیر کاری از آسمان را در اختیار داشت؟ فرمود: «از فرشتگان نبود و به هیچ وجه در رابطه با آسمان سمتی را در اختیار نداشت، او از جن بوده و در معیت ملائکه به سر می برد...».

چنانکه همان امام - علیه السلام - فرمود: [جن از نظر خلقت با فرشتگان داشت، و] «جان» همان موجودی است که خداوند در آیه ۲۷ سوره حجر فرمود: «او را قبلاً از (نار سموم=آشی که بوی آن کشنده است) آفریدیم»^{۳۲} لذا طرفداران این نظریه می گویند: کلمه «جن» اگر به صورت مطلق و بدون قیدی اضافی ذکر شود جز آن جنسی که با جنس «انس و ملائکه» مباین است چیزی دیگر را نمی توان از آن اراده نمود.^{۳۳}

در صورتی که ابلیس را از سنخ «جن» بدانیم - که باید دانست - ناگزیریم بگوییم او از زمره فرشتگان نبوده است؛ چرا که خداوند متعال می فرماید:

و يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهْؤُلَاءِ إِبْنُكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ

۳۰ - المیزان، ج ۸، ص ۲۲، ۵۶.

۳۱ - البرهان بحرانی، ج ۱، ص ۷۶ و ۷۸؛ الکافی، روضة، ج ۸، ص ۱۴۱؛ سفینه البحار، ج ۱، ص ۹۸، المیزان، ج ۱۲، ص ۱۵۵.

۳۲ - البرهان بحرانی، ج ۲، ص ۴۷۱؛ الکافی روضة، ج ۸، ص ۲۷۴.

۳۳ - التبیان طوسی، ج ۱، ص ۱۵۲؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۸۱؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۲۹۴.

أَنْتَ وَلَيْسَ مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ...»^{۳۴}

و روزی که خداوند همه آنها را محشور می‌سازد، آنگاه به ملائکه می‌گوید: آیا اینان بودند که شما را بندگی می‌کردند؟ فرشتگان پاسخ می‌دهند: خدایا تو منزهی، تو منهای آنان ولی و سرپرست ما هستی؛ بلکه اینان جن را پرستش و بندگی می‌کردند.

این آیه صریحاً تفاوت میان «جن» و «ملک» را ارائه می‌کند.^{۳۵}

حسن بصری می‌گفت: ابلیس - حتی به اندازه مدت چشم به هم زدن - هرگز از ملائکه نبوده است.

شهر بن حوشب نیز می‌گفت: ابلیس از جن بوده، و وقتی اجنه به فساد در زمین دست یازیدند خداوند سپاهی از ملائکه را به سوی آنان گسیل داشت، ملائکه آنها را کشتند و به جزایر دریاها تبعید کردند. ابلیس از جمله افرادی بود که به اسارت درآمد و ملائکه او را با خود به آسمان بردند، و او در آنجا به سر می‌برد، و آنگاه که ملائکه مأمور به سجود شدند وی از آن خودداری ورزید.^{۳۶}

به امام صادق - علیه السلام - عرض کردند: امر به سجود چگونه شامل ابلیس می‌شد در حالی که این ملائکه بودند که به سجده آدم مأمور گشتند [و این امر شامل حال ابلیس نمی‌شد]؟ فرمود: ابلیس از طریق «ولاء» و تحت الحمايه بودن در معیت فرشتگان بود، ولی از سنخ آنها به شمار نمی‌رفت؛ به این دلیل که خداوند قبل از آدم آفریدگانی خلق فرمود، و ابلیس در میان آنها به سر می‌برد و در زمین حکومت می‌کرد. این آفریدگان به تمرد و فساد روی آورده و به قتل و خونریزی پرداختند، خداوند ملائکه را مأمور قتل و کشتار آنها ساخت، ملائکه ابلیس را اسیر کردند و او را با خود به آسمان بردند.^{۳۷}

در برخی از روایات آمده است:

۳۴ - سورة سبأ (۳۴): ۴۰، ۴۱.

۳۵ - التفسير الكبير، ج ۱، ص ۲۱۳.

۳۶ - الجامع لأحكام القرآن، ج ۱، ص ۲۹۴؛ قصص الأنبياء، ابن كثير، ج ۱، ص ۴۰.

۳۷ - البرهان بحرانی، ج ۱، ص ۷۶.

...ابلیس در حالی که خردسال بود به اسارت ملائکه در آمد و در معیت آنها سرگرم عبادت بود، و لذا خطاب فرمان سجده آدم او را نیز در بر می گرفت [البته نه از آن رو که از ملائکه به شمار می رفت].^{۳۸}

۲ - دومین دلیل عدم سنخیت، تفاوت دو عنصری است که ابلیس و ملائکه از آن دو آفریده شده اند: بی تردید ابلیس از آتش آفریده شده؛ چون در مقام اعتراض و احتجاج به خدا عرض کرد:

خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ.^{۳۹}

مرا از آتش آفریدی و او (آدم) را از گِل.

و قبلاً دیدیم که ابلیس از سنخ «جن» بود و قرآن صریحاً جن را آفریده ای از آتش معرفی کرده است:

وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ.^{۴۰}

و جان (جن) را از آمیزه ای از آتش آفرید.

می دانیم که ملائکه از آتش آفریده نشدند، بلکه آنها از نور و یا ریح و یا روح خلق شده اند، [در حالی که ابلیس همان شیطان است] و شیطان از آتش خلق شده است.^{۴۱}

بنابراین با توجه به مبدأ خلقت ابلیس و ملائکه - از دیدگاه قرآن و حدیث - می توان گفت میان آنها امتیاز و جدایی ماهوی وجود دارد.

ابن ابی حاتم از محمد بن عامر مکی آورده است که می گفت: «خدا ملائکه را از نور، و جان را از نار، و بهائم را از آب، و آدم را از خاک آفرید، و طاعت را در ملائکه و معصیت را در جن و انس مقرر فرمود».^{۴۲}

۳۸ - مجمع البیان، ج ۱، ص ۸۳؛ جامع البیان، ج ۱، ص ۱۷۹؛ تفسیر قمی، ص ۳۲؛ بحار، ج ۶۰، ص ۲۳۴ و ۲۷۳؛ الجامع لأحكام القرآن، ج ۱، ص ۲۹۴.

۳۹ - سورة اعراف (۷): ۱۲ و چند سورة دیگر.

۴۰ - سورة الرحمن (۵۵): ۱۵.

۴۱ - مجمع البیان، ج ۱، ص ۸۲؛ التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۲۱۴؛ المعجم، ونسینگ، ج ۳، ص ۱۲۸.

۴۲ - الدر المنثور، ج ۱، ص ۵۱.

اگر چه مشهور است: ملائکه از پدیده‌های روحانی هستند؛ چرا که از «روح» و یا «روح» آفریده شده‌اند؛ به این دلیل که ملائکه را باید صنفی از اصناف موجودات روحانی برشمرد، موجوداتی که می‌توان آنها را به سه صنف تقسیم کرد:

۱ - اخیار و برگزیده‌ها که عبارت از ملائکه هستند.

۲ - اشرار که عبارت از شیاطین می‌باشند.

۳ - اوساط که میان آنها هم اخیار و هم اشرار وجود دارند. اینان عبارت از جن می‌باشند، به این دلیل که در آیه ۱۴ سوره جن می‌بینیم:

وَ اَنَا مِنَ الْمُسْلِمُونَ وَمِنَ الْقَاسِطُونَ.

بعضی از ما (گروه جن)، مسلمان و بعضی از ما منحرف و کجرو می‌باشند.

ابلیس و شیاطین آن گروه منحرف و کجرو طائفه جن را تشکیل می‌دهند.^{۴۳}

۳ - سه دیگر آنکه ابلیس را نسل و ذریه‌ای است، تولید مثل می‌کنند، و چنانکه قبلاً یادآور شدیم از وی طی روایات متعددی به «ابوالجان» تعبیر شده؛ چنانکه از آدم (ع) به «ابوالانس» یا «ابوالبشر». اما ملائکه بر خلاف ابلیس تولید نسل نمی‌کنند؛ نه چیزی می‌خورند و نه چیزی می‌آشامند.^{۴۴}

دلیل این مطلب این است که توالد و تناسل از راه لقاح و آمیزش جنس نرینه با مادینه امکان پذیر است؛ اما در میان ملائکه جنس مادینه و نرینه وجود ندارد؛ زیرا خداوند متعال در مقام رد و انکار کسانی که به اُنُوْت و مادینگی ملائکه معتقد بودند می‌فرماید:

وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ اِنَاثًا اَشْهَدُوا خَلَقَهُمْ...^{۴۵}

و ملائکه‌ای که آنان بندگان خدای رحمانند اناث و مادینگان پنداشتند، آیا حاضر و ناظر آفرینش آنها بوده‌اند.

وقتی اُنُوْت و مادینگی در گروه ملائکه منتفی بود قهراً توالد و تناسل نیز در

۴۳ - رك: التفسير الكبير، ج ۱، ص ۲۱۴؛ المنار، ج ۸، ص ۲۴۱ و ۳۲۹.

۴۴ - التبيان طوسی، ج ۱، ص ۱۵۲؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۸۲.

۴۵ - سوره زخرف (۴۳): ۱۹.

میان آنها منتفی است.^{۴۶}

۴ - عصمت ملائکه را باید دلیل دیگری برای اثبات عدم سنخیت ابلیس با ملائکه برشمرد؛ به دلیل:

لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ.^{۴۷}

در برابر اوامر الهی عصیان نمی‌ورزند، و مأموریت‌های خود را انجام می‌دهند. خداوند معصیت ملائکه را از آنان به طور کلی نفی کرده است؛ اما ابلیس دارای عصمت نیست و جز معصیت، کاری از او ساخته نبوده و نیست. علاوه بر این، خداوند ملائکه را به عنوان رسولان خود معرفی کرده است: جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنَحَةٍ...^{۴۸} پیدا است که در رسولان خدا کفر و فسق راه ندارد، و اگر کفر و فسق را بدانها راهی بود کذب را نیز بدانها راهی می‌بود؛ [لکن مسلماً هیچ کذبی از آنها سر نمی‌زند؛ این ابلیس است که همواره دست اندرکار فسق و کذب و کفر بوده و هست]^{۴۹}

بنابراین ابلیس نمی‌تواند به هیچ وجه از سنخ ملائکه باشد.

۵ - استثناء در: فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ نمی‌تواند دلیل قاطعی بر اثبات سنخیت ابلیس با ملائکه باشد، ابلیس از آن جهت - در سجده آدم - استثناء شده است چون در معیت ملائکه بدان مأمور گشت؛ و لذا - همانگونه که قبلاً اشاره شد - عده‌ای از مفسرین استثناء را در امثال آیه یادشده استثنایی منقطع می‌دانند که مستثنی را به هیچ وجه سنخیتی با «مستثنی‌منه» نیست، استثناء مذکور به سان استثناء در آیه‌های زیر، منقطع می‌باشد:

مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتَّبَاعَ الظَّنِّ.^{۵۰}

۴۶ - التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۲۱۴.

۴۷ - سوره تحریم (۶۶): ۶.

۴۸ - سوره فاطر (۳۵): ۱.

۴۹ - رک: مجمع البیان، ج ۱، ص ۸۲؛ التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۲۱۴.

۵۰ - سوره نساء (۴): ۱۵۷.

آنان را نسبت به ماجرای عیسی علم و یقینی جز پیروی از گمان نیست.

فَلَا صَرِيحَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقِذُونَ إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا...^{۵۱}

[اگر بخواهیم، آنانرا غرق می‌کنیم] پس از آن، نه فریادری برای آنان باشد و نه رهایی

یابند جز رحمتی از ما...

چهار دلیل قبلی نیز دلیل پنجم را مبنی بر اینکه استثناء در اینگونه آیات،

منقطع است تأیید می‌کند.^{۵۲}

ابوالفتوح رازی تقریباً مجموع این ادله را به طور فشرده آورده است:

...سید - رحمة الله عليه - اعنی مرتضی علم الهدی قُوَّةَ آن می‌کند که

[ابلیس] فرشته نبود، ولکن مأمور بود به سجده آدم، و «الَّا» در آیه منقطع

است به معنی «لکن». و ظاهر آیه - که «كَانَ مِنَ الْجِنِّ» - اقتضاء می‌کند

که از «جن» بود که جنسی‌اند به خلاف ملائکه و بشر.

دگر آنکه: فرشتگان را خدای از نور آفرید، و او [ابلیس] را از آتش، و

فرشتگان روحانی‌اند و طعام و شراب نخورند، و میان ایشان مناکحه نبود.

ابلیس طعام و شراب خُورَد و نکاح کند. و اخبار متظاهر [یا متظافر] است

به آنکه ابلیس، پدر و أَصْل «جان» است، چنانکه آدم، «ابوالبشر». و این

قولِ عبدالرحمن زید است، و شهر بن حوشب روایت کند که ابلیس از

آن جنیان بود که در زمین فساد کردند، خدای تعالی فرشتگان را بفرستاد

تا ایشان را هلاک کردند، و ابلیس را اسیر گرفتند، و به آسمان بردند. و

مشایخ معتزله این قول اختیار کردند.

اگر گویند: نه خدای تعالی گفت: وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا

إِلَّا إِبْلِيسَ = گفت: من فرشتگان را گفتم: آدم را سجده کنید، ایشان آدم را

سجده کردند مگر ابلیس، اگر ابلیس فرشته نباشد مأمور نبوده باشد به

سجده آدم؟

.....
۵۱ - سوره یس (۳۶): ۴۳ و ۴۴.

۵۲ - مجمع البیان، ج ۱، ص ۸۳؛ التبیان طوسی، ج ۱، ص ۱۵۱؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۲۹۴.

جواب گوئیم: اجماع امت است که ابلیس مأمور بود به سجده. دگر: به ظاهر قرآن فی قوله تعالی: «أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ»^{۵۳} خلاف در آن کردند که به يك امر و یا به دو امر؟ ظاهر آن است که به يك امر بر وجهی که ابلیس دانست که او داخل است (خطاب امر او به سجده).^{۵۴}

مرحوم علامه طباطبائی را ذیل آیه ۱۱ سورة اعراف: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ» گزارشی است میسوط که فشرده آن را از این پس ملاحظه می کنید:

«خدای متعال سجود همه ملائکه را بیان کرد؛ چنانکه طی آیه ۳۰ سورة حجر تصریح فرمود: «فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ»، و ابلیس را از آن استثناء نمود؛ و ضمن آیه ۵۰ سورة كهف: «كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ»، فسق و تمرد ابلیس را خاطر نشان ساخت، و نیز از آنجا که - طبق آیه ۲۷ سورة انبیاء - فرشتگان کاملاً مطیع فرمان خدا بودند ظاهراً باید ابلیس نوعی دیگر و متفاوت از نوع فرشتگان باشد.

لذا میان مفسرین - در توجیه استثنائی - که طی آیات متعددی آمده است - اختلاف نظر دیده می شود که آیا با توجه به قاعده «تغلیب» و اکثریت نقرات ملائکه و فزونی شرافت آنها - استثناء یاد شده متصل است و یا منفصل، و آیا ابلیس طی امر جداگانه ای - جز امر مربوط به همه فرشتگان - مأمور به سجده گشت؟ اگر چه ظاهر برخی از آیات نشان می دهد که فقط يك فرمان [که ضمناً ابلیس نیز مخاطب آن بود] صورت گرفت.

آنچه از ظاهر آیات استفاده می شود این است که ابلیس در معیت ملائکه - بدون وجود هیچ گونه مشخصه ای که آنها را ممتاز از هم جلوه دهد - به سر می برد، و مقامی که آنها را مجموعاً در کنار هم قرار می داد مقام قدس بوده است؛ چنانکه این نکته از جریان مربوط به خلافت در زمین - ضمن آیه ۳۰ سورة بقره - استفاده می شود که فرمود:

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ

۵۳ - سورة اعراف (۷): ۱۲.

۵۴ - روح الجنان، ج ۱، ص ۸۸.

فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ...

و آنگاه که پروردگار تو به ملائکه گفت: تحقیقاً من در زمین جانشینی قرار می‌دهم، ملائکه گفتند: آیا در زمین کسی را خلیفه قرار می‌دهی که در آن تبهکاری و خونریزی می‌کند، و ما تو را تسبیح می‌کنیم و تقدیس می‌نماییم.

امر به سجود متوجه آن موجوداتی است که در چنین مقامی، پایگاهی برای خود احراز کرده‌اند؛ چنانکه به همین نکته اشاره کرده و فرموده است:

قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا...^{۵۵}

فرمود: [ابلیس را]، از آن فرود آی، ترا نسزد که در آن [جایگاه]، تکبر ورزی.

ضمیر «ه» در «فیها» و «منها» به منزلت و مقام، یا آسمان، و یا بهشت باز می‌گردد، و مآلاً مقام و منزلت - به هر صورت - در مد نظر است. اگر خطاب آیه - بدون در نظر گرفتن مقام و منزلت آنها در بهشت، یا آسمان - متوجه آنان می‌شد سزا بود بدون «فیها» بوده و گفته شود: «فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ» بدین معنی که تو را شاید متکبر باشی؛ [در حالی که هدف این است که تکبر در چنین مقامی تو را نزید].

بنابراین میان ابلیس و ملائکه - قبل از صدور امر سجده - تفاوتی جلب نظر نمی‌کرد؛ اما پس از آن، این دو از هم ممتاز گشتند، و ملائکه بر پایگاهی باقی ماندند که مقام و منزلت آنها چنین پایگاهی را اقتضا می‌کرد، و آن عبارت از خضوع و فروتنی بندگی آسا و امتثال امر الهی است: «وَهُمْ بِأَمْرِهٖ يَعْمَلُونَ»^{۵۶}. این وضع و حال حقیقت و ماهیت زندگانی ملائکه و سنخ اعمال آنها را تشکیل می‌دهد، و آنان نیز بر مبنای همین حقیقت، جاودان ماندند؛ اما ابلیس از آن منزلتی که با فرشتگان در آن سهیم و شریک بود بیرون رفت: «كَانَ مِنَ الْجِنَّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهٖ»^{۵۷}.

فسق به معنی بیرون آمدن خرما از پوست خود می‌باشد، خروج و تمرد

۵۵ - سوره اعراف (۷): ۱۳.

۵۶ - سوره انبیاء (۲۱): ۲۷.

۵۷ - سوره کهف (۱۸): ۵۰.

ابلیس باعث گشت که او از زمره فرشتگان به يك سو افتد و آن نوع زندگانی را از نو آغاز کند که جز خروج از کرامت الهی و طاعت عبودی جریان دیگری را نمی‌توان در زندگانی او جستجو کرد.

[همانگونه که قبلاً اشاره شد] امر به سجده يك بار صورت گرفت که متوجه ملائکه و ابلیس با هم بود. و امری که متوجه ملائکه بود قاعدهٔ نباید امری مولوی و تشریعی باشد، یعنی امری نبود که به فعلی تعلق گیرد که مأمور این فعل از نظر طاعت و معصیت، و سعادت و شقاوت در وضعی برابر و بدون تفاوت به سر برد؛ زیرا ملائکه مفسور بر طاعت و مستقر در مقر سعادت بوده و هستند؛ چنانکه ابلیس در نقطهٔ مقابل آنها از نظر موقیعت و فطرت قرار گرفته و استقرار یافته است.

[آفرینش آدم، محك و معیار ارائه چنین امتیاز و تفاوتی بود تا جدایی و عدم سنخیت آنها را با یکدیگر آشکار سازد]، اگر خداوند آدم را نمی‌آفرید، و ملائکه و ابلیس را به سجود در برابر او مأمور نمی‌کرد ابلیس در همان مقام قرب منزلت پایدار می‌ماند، و امتیازش با ملائکه آشکار نمی‌گشت؛ لکن خداوند آدم را آفرید و دو مقام را مقرر ساخت: مقام قرب و مقام بُعد، و سیر و حرکت را با برقرار ساختن و هموار نمودن دو راه مشخص فرمود: راه سعادت، و راه شقاوت [که ابلیس از این دو مقام، مقام دوم، و از این دو راه، راه دوم را به علت تکبر، برای خود برگزید و برای ابد از رحمت و قرب الهی محروم، و برای همیشه با شقاوت همدم گشت].^{۵۹}

ذریه و فرزندان ابلیس و حرفه آنها

از بررسی روایات و تفاسیر آیات مربوط به ابلیس - چنانکه قبلاً گذشت - نتیجه

.....

۵۸-؟؟؟؟؟

۵۹- المیزان، ج ۸، ص ۲۲ - ۲۴.

گرفتیم که توالد و تناسل در مورد ابلیس مورد تأیید می‌باشد، و ابلیس را ذریه و فرزندان و تبار و نژادی است که نام عده‌ای از آنها و نیز حرفه آنان در روایات مختلف - به صورتی که از نظر می‌گذرانید - آمده است:

۱ - لاقیس وولها - یا - وولهان: که طهارت و نماز را زیر نظر دارد. اما در بعضی احادیث آمده که امام صادق - علیه السلام - در مقام تقیب «مساحقه» فرمود: «خدا» لاقیس» دختر ابلیس را بکشد...».

۲ - الهفاف: که صحراها و بیابانها را می‌پاید مردم را در آن گمراه و سرگردان می‌سازد. و نیز گویند: او بر شراب مُسکر گمارده شده است.

۳ - زَلْبُور: که مأموری گمارده بر بازارها است، و یاوه و سوگند دروغ و تعریف و تمجید کالاهای را در نظر بازاریان کاری شایسته جلوه می‌دهد. وی بیرق خود را در هر بازاری میان آسمان و زمین قرار می‌دهد، و آن را بر در نخستین دکانی که گشوده می‌شود، و آخرین دکانی که بسته و تعطیل می‌گردد نصب می‌کند.

۴ - ثیر: که بر مصائب و آسیبها مأمور است، و خراشیدن چهره‌ها و طپانچه زدن گونه‌ها و دریدن گریبانها را برای مصیبت زدگان مطلوب و انمود می‌سازد، و نیز مردم را به جنگ و نابودی فرا می‌خواند.

۵ - الاعور: که زنا و اُمور جنسی را زیر نظر دارد و گویند: اعور بر در سلاطین گمارده شده است.

۶ - داسم: وی کارش این است: وقتی مرد وارد خانه می‌شود و به اهل خانه سلام نمی‌گوید، و نام خدا را یاد نمی‌کند با او وارد خانه می‌شود، و میان او و افراد خانواده اش شر و فتنه بر پا می‌سازد، و چنانچه مرد به تناول غذا آغاز کند و نام خدا را بر زبان نیاورد با او در خوردن آن سهم می‌گردد.

۷ - مطرش - یا - مشوط - و یا - وشوط: که مأمور بر اخبار و گزارشهای واصله است. او این اخبار را - که دروغ و نادرست است - بر سر زبان مردم می‌افکند، اخباری که فاقد اصل و حقیقت می‌باشد.

۸ - لُبْنی: که نام دختر ابلیس است، و ابلیس از رهگذر این دختر به

«ابولیبینی» نامبردار می‌باشد. این نام و عنوان (لبینی) را سهیلی در (الرَّوَضُ الْأَنْف) یاد کرده است. و گویند: به لبینی، «طرطبه» نیز می‌گفتند.

البته عناوین دیگری را راجع به فرزندان ابلیس - از قبیل «غیلان» و غیره یاد کرده‌اند که جمع «غول» می‌باشد و می‌گویند اصل و اساسی ندارد.^{۶۰}

جنود و سپاهیان ابلیس

تعبیر «جنود ابلیس» در قرآن کریم فقط در يك مورد آمده است، آنجا که خداوند متعال می‌فرماید:

فَكَبَّكِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ* وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ.^{۶۱}

پس آنان [مشرکان] و گمراهان و لشکریان ابلیس همگی به رو در دوزخ افکنده شدند. در تفاسیر و احادیث، «جنود ابلیس» به صورتی - که از این پس ملاحظه می‌کنید - معرفی شده‌اند که تقریباً مضامین همه آنها به هم نزدیک است: ضمن روایت مفصلی که از امام صادق - علیه السلام - بازگو شده می‌بینیم که آن حضرت «جنود ابلیس» را ذریه و نسل و تبار او - که عبارت از شیاطین هستند - تفسیر فرمود.^{۶۲}

جنود ابلیس، پیروان او - اعم از فرزندان او و فرزندان آدم - می‌باشند.^{۶۳}
جنود ابلیس پیروان معصیت کار او - اعم از جن و انس - هستند.^{۶۴}
جنود ابلیس عبارت از کسانی هستند که ابلیس آنان را به بت پرستی فرا

۶۰ - بنگرید به: بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۶۸، ۲۷۰، ۳۰۶، ۳۰۷؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۷، ص ۴۲۱؛ الاتقان،

ج ۴، ص ۸۳؛ سفینه البحار، ج ۱، ص ۹۹، ۱۰۰؛ اعلام قرآن، ص ۷۸.

۶۱ - سوره شعراء (۲۶): ۹۴، ۹۵.

۶۲ - الکافی (اصول -)، ج ۳، ص ۴۶؛ ح ۱۵۱۰؛ البرهان بحرانی، ج ۳، ص ۱۸۵؛ مجمع البحرین، ج ۳، ص ۲۱.

۶۳ - مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۹۴؛ جامع البیان، ج ۱۹، ص ۵۵؛ التبیان طوسی، ج ۸، ص ۳۶؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۳، ص ۱۱۹.

۶۴ - روض الجنان، تصحیح قمشه‌ای، ج ۷، ص ۲۶۵؛ التفسیر الکبیر، ج ۲۴، ص ۱۵۲؛ روح المعانی، ج ۱۹، ص ۱۰۳.

می‌خواند و آنان در این دعوت از او پیروی می‌کنند.^{۶۵}

امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - غضب را یکی از جنود ابلیس معرفی می‌کند، آنجا که می‌فرماید: «از غضب حذر کن؛ زیرا غضب، جند و لشکری عظیم از جنود ابلیس است»^{۶۶} و نیز همو فرمود: «تواضع را به عنوان سلاح و جنگ افزاری میان خود و دشمنان خویش برگیرید. دشمن شما ابلیس و جنود او هستند؛ زیرا ابلیس را از هر امتی، لشکریان و یاران و سپاهیان سواره و پیاده است».^{۶۷}

علامه طباطبائی می‌گوید: جنود ابلیس عبارت از همنشینان شیاطینی هستند که قرآن کریم از آنها به عنوان کسانی یاد می‌کند که از اهل گمراهی دست بر نمی‌دارند مگر آنگاه که موجبات ورود آنها را به آتش دوزخ فراهم آورند.^{۶۸} خداوند متعال می‌فرماید:

وَمَنْ يَغْتَسِبْ ذِكْرَ الرَّحْمَنِ تُقَبِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ.^{۶۹}

آن که از یاد خدای مهربان روی برتابد برای او شیطانی برمی‌انگیزیم که وی قرین و همنشین اوست.

تا آنجا که می‌فرماید:

وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنْكُمُ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ.^{۷۰}

امروز چون بر خوشتن [در دنیا] ستم راندید هرگز این همنشین به شما سودی نمی‌رساند، تحقیقاً شما با شیطان [که در دنیا همنشینتان بود] در عذاب آتش دوزخ سهیم و شریک هستید.

.....

۶۵ - الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۳، ص ۱۱۹.

۶۶ - نهج البلاغه عبده، ج ۲، ص ۱۴۴.

۶۷ - نهج البلاغه عبده، ج ۲، ص ۱۶۵.

۶۸ - المیزان، ج ۱۵، ص ۲۹۰.

۶۹ - سورة زخرف (۴۳): ۳۶.

۷۰ - سورة زخرف (۴۳): ۳۹.

دو گروه از جنود ابلیس

در تفسیر کلبی از ابن عباس روایت شده است: ابلیس جنود خود را به دو گروه تقسیم کرد:

گروهی را به سوی انسانها،

و گروهی را به سوی جن گسیل داشت.

بنابراین «شیاطین انس و جن» عبارت از دشمنان رسولان خدا و مؤمنان هستند، شیاطین انس و جن همواره در همه اوقات با هم دیدار می‌کنند و هر يك از آنها به دیگری می‌گوید: من یار و هم‌نشین خود را با چنین و چنان حربه‌ای همراه کردم، و دیگری با شنودن رمز اغوای وی می‌گوید: علیهذا پس من باید یار و پیرو تو را با وسیله‌ای به سان افزار همراه‌گری تو اغوا کنم؛ و بدین سان شیاطین، فتنه‌انگیزی و شر و آشوب آفرینی را به افراد دیگر از جنس خود تعلیم داده و به هم القا می‌کنند.^{۷۱}

از جنود ابلیس در قرآن کریم به «قبیل» نیز تعبیر شده است:

«إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ...»^{۷۲}

شیطان و گروه و کسانش شما را به گونه‌ای می‌بینند که شما آنها را نمی‌بینید.

طبرسی «قبیل» را به ذریه و فرزندان و تبار او، و یا جنود و لشکریان و اتباع

او یعنی جن و شیاطین تفسیر کرده است.^{۷۳}

۷۱ - مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۰۹؛ بحار، ج ۶۰، ص ۱۴۹ و ۱۷۶.

۷۲ - سورة اعراف (۷): ۲۷.

۷۳ - رك: مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۰۹؛ بحار، ج ۶۰، ص ۱۵۶.

تمثل و تشکل ابلیس به اشکال و صور مختلف

اشاعره و معتزله در باره اینکه چرا جن - که ابلیس پدیده‌ای از سنخ آن است - دیده نمی‌شود ادله متفاوتی یاد کرده‌اند که اشاعره عدم امکان رؤیت جن را مربوط به نارسایی قوه باصره انسان (مرائی)، و معتزله مربوط به رقت و لطافت اجسام جن می‌دانند (مرئی).

فخر الدین رازی - پس از نقل آراء این دو فرقه در باره تمثل جن به صور مختلف - چنین می‌گوید:

اگر جن قادر بر ایجاد دگرگونی شکل و اندام خود به صور مختلف - طبق دلخواه خویش - باشد، اعتماد مردم در شناخت یکدیگر متزلزل خواهد شد؛ چرا که ممکن است آن کسی را که می‌بینیم و می‌گوییم او فرزند من، یا همسر من است؛ موجودی جنی باشد که به صورت فرزند من یا، همسر من تغییر شکل داده است... لذا رأی مربوط به تشکل و تمثل جن به هر صورت دلخواه و نیز رأی به اقتدار او بر ایجاد جنون در مردم - آن هم مطابق دلخواهش - درست نیست. اقتدار جن و یا ابلیس محدود است. مؤید این سخن آیه: وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي...^{۷۴}

شیطان گفت: مرا بر شما سلطه و اقتداری نیست. جز در این حد که من شما را به گمراهی و فساد فرا می‌خوانم، و شما نیز عملاً به دعوت من پاسخ مثبت می‌دهید... مجاهد می‌گوید: «ابلیس گفت: چهار خصلت به ما دادند: می‌بینیم، کسی

۷۴ - سوره ابراهیم (۱۴): ۲۴.

ما را نمی‌بیند، از زیر زمین سر برون می‌آوریم، و پیران ما به حالت جوانی عودت می‌کنند».^{۷۵}

اما اخباری که حاکی از تمثل ابلیس و جن به صور مختلف می‌باشد فراوان است، از جمله:

جابر بن عبدالله انصاری می‌گفت: «ابلیس در چهار صورت و چهره تمثل یافت:

۱- در روز «بدر» به صورت سراقه بن جشعم مدلجی چهره نمود و به قریش می‌گفت: «لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ...»^{۷۶}: «امروز کسی بر شما غالب نمی‌شود و من پشتیبان شما هستم، وقتی دو سپاه [کفر و اسلام] یکدیگر را دیدار کردند بر پاشنه‌های خود برگشت و گفت: من از شما بیزارم...».

۲- در روز «عقبه» به صورت منبه بن حجاج درآمد و بانگ برآورد که: محمد [صلی الله علیه و آله] و کسانی که همراه او به آیین وی در آمدند در عقبه به سر می‌برند، آنان را دریابید. رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود از او نترسید؛ زیرا صدایش هرگز از خودش تجاوز نمی‌کند [و به گوش دیگران نمی‌رسد].

۳- روزی که قریش در «دارالندوة» گردهمایی داشتند به صورت مرد سالخوده‌ای از مردم نجد درآمد...

۴- و در روزی که نبی اکرم - صلی الله علیه و آله - از دنیا رفت به صورت مُغیره بن شعبه تغییر شکل داد و گفت... خلافت را در بنی هاشم برنگردانید.^{۷۷}

.....

۷۵- التفسیر الکبیر، ج ۱۴، ص ۵۴؛ بحار، ج ۶۰، ص ۱۵۷، ۱۵۸. به نقل از همان تفسیر.

۷۶- سورة انفال (۸): ۴۸.

۷۷- مجالس ابن الشیخ، ص ۱۱۱، ۱۱۲؛ بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۳۳، ۲۳۴ و ۱۶۰؛ المیزان، ج ۹، ص ۱۰۸ به نقل از البرهان بحرانی.

عبادت ابلیس قبل از استکبار

از مطالعه و بررسی پاره‌ای از احادیث چنین بر می‌آید که ابلیس - قبل از تمرد و استکبارش در سجدهٔ آدم - خدای را بندگی می‌کرد:

طی «خطبهٔ قاصعه» می‌بینیم امیرالمؤمنین علی - علیه‌السلام - می‌فرماید: «...از کار خدا نسبت به ابلیس عبرت گیرید؛ چرا که خدا کردار و کوششهای دور و دراز و طاقت فرسای او را حَبْط و نابود ساخت، و او همان کسی بود که «خدای را شش هزار سال بندگی کرد» و معلوم نیست که این سالها از سالهای دنیا و یا آخرت است».^{۷۸}

مرحوم مجلسی در توضیح روایتی - که عیاشی در تفسیر خود راجع به اینکه «ملائکه تصور می‌کردند ابلیس از سنخ آنها است» آورده - می‌نویسد: «ملائکه می‌پنداشتند ابلیس در طاعت و عدم معصیت از جنس خود آنها است؛ چون ابلیس طی مدتی طولانی بر عبادت خدا مواظبت می‌کرد».^{۷۹}

امام صادق - علیه‌السلام - فرمود: «ابلیس خدای را در آسمان به مدت هفت هزار سال - طی دو رکعت - عبادت نمود، و خدا نیز مزایایی - در مقام پاداش عبادتش - بدو اعطا فرمود».^{۸۰}

از همان امام - علیه‌السلام - سؤال کردند: چرا خداوند به ابلیس گفت: «تا روزگاری معلوم [و دور و دراز] مهلت داری فرزندان آدم را گمراه سازی؟» آن حضرت پاسخ داد: به خاطر سابقهٔ کار و کوشش او که در خور دریافت پاداش

۷۸ - نهج البلاغه عیده، ج ۲، ص ۱۶۳؛ و نیز بنگرید به: بحار، ج ۶۰، ص ۲۱۲.

۷۹ - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۴؛ بحارالأنوار، ج ۶۰، ص ۲۱۸، ۲۱۹.

۸۰ - علل الشرایع، ج ۲، ص ۲۱۳؛ بحار، ج ۶۰، ص ۲۴۰.

بود. راوی می‌گوید: آن کار چه بود؟ فرمود: دو رکعت عبادتی که طی دو هزار و یا چهار هزار سال به جای آورد.^{۸۱}

با توجه به روایتی که این مدت را در هفت هزار سال مشخص نموده و روایت اخیر که این مدت را در دو هزار و یا چهار هزار سال محدود ساخته احساس می‌شود که ظاهراً میان آنها تعارضی وجود دارد. مرحوم مجلسی می‌گوید: تقیه موجب گشت این مدت در چهار هزار سال ارائه گردد؟^{۸۲}

از آن سو می‌بینیم در نهج البلاغه مدت عبادت ابلیس به شش هزار سال می‌رسد؟ احتمال می‌رود کلمه «سبعة» در نهج البلاغه به صورت «سته» و یا به عکس ضبط و دگرگون شده باشد؟!

در برخی از روایات نیز دیده می‌شود که يك سجده ابلیس مدت چهار هزار سال به طول می‌انجامد (سفينة البحار ۱/۱۰۲).

در صورتی که ما این روایات را بادیده قبول بنگریم باید بگوییم که ابلیس از اصل کافر بوده است مگر آنکه عبادت او را عملی ریاکارانه برشمریم؛ چنانکه پاره‌ای از روایات، ابلیس را اصلاً کافر و منافق معرفی کرده است، و ما به همین جهت بحث خود را در باره سابقه کفر و نفاق ابلیس و یا عدم آن ادامه می‌دهیم:

آیا ابلیس از اصل، کافر و منافق بوده است؟

در این موضوع نیز میان علما اختلاف نظر وجود دارد:

• ابلیس همزمان با عبادتش و قبل از استکبارش، منافقی کافر بوده است:

۸۱ - تفسیر قمی، ص ۳۵؛ علل الشرایع، ج ۲، ص ۲۱۲؛ بحار ج ۳۰، ص ۲۴۰ و ۲۷۵.

۸۲ - بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۴۰.

طرفداران این نظریه چند دلیل برای اثبات آن یاد می‌کنند:

۱ - گفتگویی که میان ابلیس و ملائکه - پس از امر به سجده آدم - انجام گرفت و پاسخ خداوند به آن، سابقه کفر و نفاق ابلیس را تأیید می‌کند: محمد بن عبدالکریم شهرستانی در آغاز کتاب «الملل و النحل» از ماری - شارح اناجیل اربعه - این گفتگو را بازگو کرده که به صورت مناظره میان ابلیس و ملائکه در تورات، به طور جسته و گریخته آمده است. مناظره مذکور پس از امر به سجده روی داد، بدین گونه که:

«ابلیس به ملائکه گفت: من قبول دارم مرا معبودی است که او آفریننده‌ام می‌باشد، و او موجد من و آفریدگار همه مخلوقات است؛ اما برای من در باره حکمت خدا هفت نقطه ابهام و جای پرسش وجود دارد: ا - حکمت در آفرینش چیست، بویژه در صورتی که خدا می‌داند کافر به هنگام آفریده شدن مستحق عذاب و آلام نیست [پس چرا او را آفریده که بعداً موجباتی برای عذاب او فراهم آورد]؟

ب - فایده تکلیف مردم به احکام و قوانین چیست؟ در حالی که از رهگذر تکلیف ضرر و نفعی عاید نمی‌گردد، و هر نفعی که به مکلفین عاید گردد خداوند می‌تواند آنها را بدون استفاده از تکلیف برای مردم فراهم آورد ج - خدا مرا به معرفت و طاعت خویش تکلیف فرمود؛ پس برای چه هدفی مرا به سجده آدم مکلف ساخت؟

د - آنگاه وقتی که من با ترك سجده، از فرمان او تمرد نمودم چرا مرا لعن و از رحمت خود طرد کرده و کیفری برای من مقرر نمود؛ در حالی که در این کارش نفعی عاید او و دیگران نمی‌شود؛ اما زیان مهم آن متوجه من می‌گردد؟

ه - وقتی که خداوند با من چنین معامله‌ای کرد چرا این امکان را برای من به وجود آورد که وارد بهشت گردم و آدم را وسوسه کنم؟

و - وقتی که این کار را به انجام رساندم چرا مرا بر فرزندانش مسلط

ساخت و به من امکان داد تا آنها را اغوا و گمراه سازم؟
ز- وقتی از او برای مدتی دور و دراز برای اغوای افراد بشر مهلت خواستم
چرا به من مهلت داد؟ پیدا است که اگر جهان، خالی از شر باشد بهتر
است؟

شارح اناجیل اربعه گفته است، خداوند از پس پرده جلال و کبریای خود
به او پاسخ داد و فرمود:

ای ابلیس! تو مرا نشناختی؛ و اگر مرا می‌شناختی می‌فهمیدی که جای
هیچ گونه اعتراضی در کارهایم وجود ندارد؛ چرا که من خدایی هستم که
جز من هیچ معبودی دیگر شایسته پرستش نیست، و هیچ کسی نمی‌تواند
از من در کارهایم بازپرسی کند [و علت آنها را با معیار اندیشه خود جویا
گردد].^{۸۳}

از این مناظره و پاسخ خداوند به دست می‌آید که ابلیس به خدا معرفتی
نداشت؛ بلکه بر خلقت و افعال او ایراد می‌گرفت و منکر حکمت الهی بود.
با توجه به اینکه ابلیس دارای سابقه کفر بوده است جمله وَ كَانَ مِنَ
الْكَافِرِينَ^{۸۴} بر ظاهرش حمل می‌گردد مبنی بر اینکه ابلیس از پیش گرفتار کفر و
نفاق بوده و عبادتش برای آن بود که همرنگ جماعت ملائکه شده و رسوا نگردد،
یعنی اعمالش از ریا و تظاهر ریشه می‌گرفته است.

۲- دلیل دیگر بر سابقه کفر و نفاق، مسأله «موافات» است. گویند نظریه
موافات به اشعری منسوب است. و موافات بدین معنی است که حق هر کسی به
طور کامل ادا شود، و همین نظریه مؤید کفر ریشه‌دار ابلیس و سابقه دور و دراز
نفاق اوست.

فخر رازی در این باره می‌گوید:

.....
۸۳- التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۲۳۶، ۲۳۷؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۲۹۸؛ و با اختلاف در تعبیر، بنگرید
به: الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۶-۱۸.
۸۴- سورة بقره (۲): ۳۴.

ایمان موجب ثواب دائم، و کفر موجب عقاب دائم است. جمع میان ثواب دائم و عقاب دائم محال می‌باشد؛ اگر ایمان، زمانی در فرد به هم رسد، آنگاه دچار کفر گردد، یا این دو استحقاق [یعنی ثواب دائم و عقاب دائم] با هم باقی می‌مانند که قطعاً چنین فرضی محال است. و یا آنکه استحقاق عقاب - که از عروض کفر پدید می‌آید - استحقاق ثواب را از میان می‌برد، این فرض نیز محال است؛ چرا که اعتقاد به احباط باطل می‌باشد. شرط حصول ایمان آن است که فرد در هیچ زمانی و برای ابد به کفر دچار نگردد؛ اما وقتی خاتمه و فرجام زندگانی کسی عبارت از کفر باشد به این نتیجه می‌رسیم آنچه نخست از او ظاهر و صادر شده ایمان نبوده است. می‌دانیم فرجام کار ابلیس، کفر بوده است؛ و لذا باید بگوییم که او هرگز از ایمان برخوردار نگردیده بود.^{۸۵}

* توجیهات مربوط به سابقه ایمان ابلیس قبل از امر به سجده آدم:

نظریه دیگر آن است که ابلیس دارای ایمان بود و بعداً کافر گشت. طرفداران این نظریه در تفسیر «وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» آراء گوناگونی یاد کرده‌اند:

ا - خدا از ازل می‌دانست که ابلیس محققاً دچار کفر خواهد شد [یعنی در علم خدا، او قبلاً از زمره کافران به شمار می‌آمد].

ب - ابلیس با داشتن سابقه ایمان در زمان معینی آلوده به کفر شد، و پس از گذشت چنین زمانی [ولو کوتاه] سزا بود که واژه ماضی «کان» در باره کفرش

۸۵ - التبیان طوسی، ج ۱، ص ۱۵۴؛ التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۲۳۷؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۸۳؛ انوارالتنزیل، ج ۱، ص ۱۴۲؛ روح المعانی، ج ۱، ص ۲۰۳ و ۲۳۲؛ بحارالانوار، ج ۶۰، ص ۳۰۹، ۳۱۰.

استعمال شود.

ج - «کان» به معنی «صار» است، یعنی ابلیس اگر چه قبلاً دارای ایمان بود؛ بعداً به علت استکبار کافر گشت، مانند: «و کان من المفرقین» که در مورد فرزند نوح در قرآن آمده مبنی بر اینکه او از غرق شدگان نبود، اما به علت عدم اطاعت از نوح، بعداً غرق شد و به غرق شدگان پیوست.^{۸۶}

د - «کان من الکافرین» یعنی خدا ابلیس را به علت استکبار، گرفتار آنچنان کفری ساخت که از آن پس توانایی او بر ایمان از وی سلب گردید؟^{۸۷}

نظریه شیعه در باره سابقه کفر ابلیس

برای ادامه نظریه دانشمندان شیعی، بخشی از گفتار ابوالفتوح را به عنوان گزارشگر آراء آنها در زیر یاد می‌کنیم:

و آنان که گویند: این فعل، کفر بود و ابلیس به این کافر شد، «کان» را به «صار» تفسیر کنند، گویند: «صار من الکافرین» یعنی کافر گشت، و این از دو وجه خطا است؛ یکی: عدول از ظاهر، بی ضرورتی و دلیلی. دیگر: گفتن که جوارح کفر باشد. و درست آن است که آیه بر ظاهر خود است، و معنی آن است که خود کافر بود، نه آنکه کافر گشت. و مذهب ما آن است که مؤمن حقیقی - که خدای تعالی از او ایمان داند - کافر نشود برای منع دلیلی، و آن دلیل آن است که اجماع امت است که مؤمن مستحق ثواب ابد بود، و کافر مستحق عقاب ابد، و جمع بین الاستحقاقین - بر سبیل

۸۶ - انوار التنزیل، ج ۱، ص ۱۴۱، ۱۴۲؛ الکشاف، ج ۳، ص ۳۸۲؛ جامع البیان، ج ۱، ص ۱۸۱؛ الجامع لأحكام القرآن، ج ۱، ص ۲۹۸؛ روح المعانی، ج ۱، ص ۲۲۹ و ۲۳۱؛ الکافی (اصول)، ح ۲۵۴۸.

۸۷ - الدر المنثور، ج ۱، ص ۵۱.

تأیید - محال بود؛ چه استحقاق در صحت و استحالت، تبع وصول باشد، و احباط به نزدیک ما باطل است... پس دلیل مانع از ارتداد مؤمن این است که گفتیم، و ابلیس - علیه اللعنه - همیشه کافر بود و منافق، و آن عبادت که می کرد بر وجه نفاق می کرد، و فرشتگان از او نمی دانستند تا خدای تعالی امتحان به سجده آدم [را]، سبب کشف سر او کرد تا فرشتگان را معلوم شد که منافق بوده است.^{۸۸}

کیفیت نفوذ ابلیس در انسان

بر حسب نظریه کسانی که به جسمیت ابلیس و شیاطین معتقدند باید گفت اینان اجسام لطیفی هستند که می توانند در عمق اجرام کثیف و متراکم نفوذ کنند، روح حیاتی انسان جسم لطیفی است که تا درون عمق بدن راه یافته است، و همانگونه که آتش در چرم و جنه ذغال، و گلاب در برگ گل، و روغن کنجد در جسم کنجد سریان و نفوذ پیدا می کند، شیطان نیز می تواند بدین سان در انسان راه یابد. این توجیه یکی از پاسخهایی است که در کیفیت نفوذ شیطان در انسان ارائه شده است. شمار زیادی از روایات نیز همین توجیه را نسبتاً تأیید می کند:

طی دیداری که میان موسی و ابلیس روی داد گفتگوهایی فیما بین مبادله شد، از آن جمله: «ابلیس گفت: ای موسی!! تو را بر من - به خاطر شفاعتی که راجع به من انجام دادی [و گرچه مؤثر واقع نشد] - حقی است و آن این است که: در سه مورد به یاد من [و وسوسه] باش، آنگاه که خشم می گیری مرا یادآور؛ زیرا من به سان جریان خون در تو نفوذ و سریان پیدا می کنم...».^{۸۹}

۸۸ - روح الجنان، ج ۱، ص ۸۸، ۸۹.

۸۹ - الدر المنثور، ج ۱، ص ۵۱؛ البرهان بحرانی، ج ۱، ص ۷۷.

این سخن - با توجه به دو نوع احادیثی که راجع به ابلیس از معصومین علیهم السلام روایت شده است - قابل تأیید می‌باشد: نوعی از روایات، بیانگر کیفیت نفوذ ابلیس و یا شیطان در انسان است از این قبیل: «...فرزندی برای آدم زاده نمی‌شود جز آنکه همراه آن، دو فرزند [و یا فرزندی=همزادی] از ابلیس به دنیا می‌آید و به سان جریان خون در عروق، در آدمی نفوذ می‌کند، مسکن و مأوای آنان در سینه آدمیان است، به انسانها وعده می‌دهند، و آرزوهای دور و دراز را در آنها به هم می‌رسانند، و جز غرور و نیرنگ چیز دیگری را به انسانها نوید نمی‌دهند» و با هر انسانی، شیطانی قرین و همدم است.^{۹۰}

روایاتی که کیفیت نفوذ ابلیس در آدم را - به سان جریان خون در عروق - بیانگر است فراوان و چشمگیر می‌باشد.^{۹۱}

چنانکه روایاتی که قرائن نفوذ شیطان را - که از آتش آفریده شده و آتش نیز سرخ فام است - بازگو می‌کند نسبتاً زیاد است:

طی روایت مندرج در «الدر المنثور» دیدیم، یکی از راههای هموار نفوذ ابلیس در آدم، خشم اوست [و چهره انسان به گاه خشم، سرخ و در صورت شدت، همانند دود تیره آتش، سیاه می‌گردد].

ابوحمزه ثمالی از امام باقر - علیه السلام - روایت کرده است که فرمود: «این خشم پاره آتشی از شیطان است که در قلب آدمیزاد برافروخته می‌شود، و آنگاه که یکی از شما دچار خشم می‌گردد چشمان او سرخ شده، و رگهایش برآمدگی یافته، و شیطان در او نفوذ می‌کند».^{۹۲}

روایات از دست اخیر، بیان کننده ظهور و تجلی نفوذ ابلیس و شیطان ناری

۹۰ - سفينة البحار، ج ۱، ص ۱۰۰.

۹۱ - رك: بحار، ج ۶۰، ص ۲۶۸، ۲۶۹ و ۳۳۱؛ البرهان بحرانی، ج ۱، ص ۷۷، ۷۸؛ عرائس المجالس، ص ۴۱؛ المعجم المفهرس، دنسینگ، ج ۳، ص ۱۲۹؛ المیزان، ج ۸، ص ۶۲ و ۶۴؛ دائرة المعارف بطرس، ج ۱، ص ۳۳۹؛ مفتاح كنوز السنة، ص ۹.

۹۲ - الكافي، ج ۲، ص ۳۰۴، ۳۰۵؛ المیزان، ج ۸، ص ۶۴؛ [بخش نخست حدیث]، منية المرید، ط بمبئی.

در انسان است.

اجمالاً باید یادآور شد، ابلیس موجودی است که خدا او را آفریده و دارای شعور و اراده است و انسان را به شر فرا می‌خواند، و به معصیت سوق می‌دهد، و قبلاً همراه با فرشتگان و در مرتبت آنان آنگونه به سر می‌برد که امتیازی میان آنان مشهود نبود؛ لیکن پس از آفرینش انسان از فرشتگان، ممتاز گشت، و در جانب شر و فساد قرار گرفت، و به نوعی از استناد، انحراف انسان از صراط مستقیم و گرایش او به سقوط و بدبختی و گمراهی و ارتکاب معصیت و اعمال باطل بدو مستند است؛ چنانکه فرشته، موجودی دارای ادراک و اراده می‌باشد که به نوعی از استناد، هدایت انسان به منتهای سعادت و مرتبت قرب و کمال بدو مستند است. همانگونه که قبلاً اشارت رفت: ابلیس را اعوان و یارانی از جن و انس و نژاد و تباری است که از نظر نوع، مختلف هستند و ابلیس به آنها دستور می‌دهد در تمام مسائل دنیایی انسان تصرف و دخالت کنند و باطل را به صورت حق جلوه دهند و امور زشت را بیارایند.

ابلیس و اعوان و انصار او در قلب و بدن و سایر شؤون حیاتی انسان - از قبیل اموال و فرزندان و جز آنها - با تصرفهای متفاوتی به طور دسته جمعی یا انفرادی، تند یا کند، بدون واسطه و یا با واسطه، تصرف و نفوذ می‌کنند؛ اما انسان حضور و نفوذ و اعمال آنها را احساس نمی‌کند؛ بلکه جز خویشتن، چیزی را احساس نمی‌نماید، فقط عمل خود را می‌بیند. و افعال ابلیس با اعمال و ذوات و اعیان انسان تزاخم و اصطکاک پیدا نمی‌کند تا آن را احساس نماید. خداوند متعال صرفاً این مطلب را در قرآن کریم گزارش فرموده که ابلیس از سنخ جن است و جن از آتش آفریده شده، و ابلیس حالش در آغاز امر با فرجامش دگرگونی یافته [و دچار فسق و تمرد گشته است].^{۹۳}

ص ۱۵۱؛ بحارالأنوار، ج ۲۰، ص ۲۶۵؛ با تفاوت پسری: کنز العمال، ج ۲، ص ۵۲۳.

۹۳ - المیزان، ج ۸، ص ۴۴.

آنچه از بررسیهای مفسرین و محدثین در باره ابلیس استفاده می‌شود این است: که عرصه عمل و فعالیت ابلیس ادراک انسانی می‌باشد و وسیله عمل او عواطف و احساسات درونی اوست. و این ابلیس است که اوهام تهی از واقعیت و افکار باطل را در نفس انسانی القا می‌کند: ...الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ^{۹۴}

لیکن انسان معذک تردید ندارد که این افکار و اوهام - که «وسوسه‌ها» نام دارد - افکار خود اوست که خود در خویشتن به هم رسانده است بدون اینکه جز خود موجود دیگری را احساس کند که این افکار و اوهام را به او القا می‌نماید. اگر دخالت شیاطین و سببیت او در ایجاد این افکار مانند سببیت متعارف بود قهراً با استقلال‌المان در تفکر به هیچ وجه نمی‌ساخت، و ما نسبت فعل اختیاری را به خودمان احساس نمی‌کردیم؛ چرا که در غیر این صورت علم و انتخاب و اراده، به ابلیس نسبت داده می‌شد نه به ما... تصرفات ابلیس در انسان يك تصرف طولی است و با اقدام خود انسان و انتساب عمل به خود انسان منافاتی ندارد؛ آری اگر این تصرف و دخالت ابلیس در عرض تصرفات خود انسان می‌بود نمی‌توانستیم بگوییم این انسان است که چنین و چنان کرده است، یعنی عمل انسان را هم نمی‌توانستیم به خود او مستند سازیم.^{۹۵}

مسائل مختلفی که در باره ابلیس قابل طرح است

با اینکه خداوند ابلیس و ماهیت او را می‌شناخت چرا وی را آفرید؟ چرا خدا ابلیس

۹۴ - سوره ناس (۱۱۴): ۵، ۴.

۹۵ - المیزان، ج ۸، ص ۴۱.

را - با اینکه از ملائکه نبود - در میان آنها قرار داد؟ با اینکه خدا می‌دانست که ابلیس از فرمائش تمرد می‌کند چرا وی را مأمور به سجده کرد؟ چرا خدا ابلیس را موفق به سجده ساخت؟ چرا این همه اقتدار و نفوذ در انسان را برای او به هم رساند که - به سان جریان خون در عروق - سرپای وجود آدمی را در اختیار گیرد؟ چرا او را پس از تمرد با مرگ و نابودی کیفر نداد؟ چرا خداوند ابلیس را با جنود سواره و پیاده تقویت کرد و او را بر تمام شؤون حیاتی بشر مسلط ساخت؟ چرا او را در برابر احساس انسان پدیده‌ای پدیدار نیافرید که از وی بر حذر باشد؟ چرا خداوند انسان را با نیروهای امدادگری به مانند جنود ابلیس تأیید و تقویت نکرد؟ چرا اسرار آفرینش آدم و فرزندان او را از ابلیس مخفی نکرد تا او سودای اغوای آنها را در سر نهروراند؟

ابلیس چگونه وارد بهشت شد؟ با اینکه بهشت از قداست و طهارت برخوردار است. چگونه وسوسه و دروغ از رهگذر ورود ابلیس، در آن راه یافته است؟ و چند مسأله دیگر که حس کنجکاوی انسان برای یافتن پاسخ آنها برانگیخته می‌شود.

پاسخ اینگونه مسائل را مفسرین و محدثین در آثار خود کما بیش یاد کرده‌اند، بویژه می‌توان پاسخ همه آنها را در المیزان (ج ۸، ص ۳۷ - ۴۴) به گونه‌ای جالب به دست آورد.

افرادی که ابلیس از نفوذ در آنها احساس ناتوانی می‌کند (موانع نفوذ)

امام صادق - علیه السلام - فرمود: ابلیس گفته است: مرا در باره پنج نوع افراد چاره‌ای برای نفوذ و تأثیر در آنها وجود ندارد، اما به جز این نوع افراد، سایر افراد در قبضه نفوذ و اقتدار من قرار دارند. افرادی که من برای نفوذ در آنها احساس

ناتوانی می‌کنم عبارتند از:

* کسی که با نیتی راستین چنگ در خدا دارد و در تمام شؤون زندگانی خود به او توکل می‌کند.

* کسی که تسبیح و ذکرش شبانه روز ادامه می‌یابد و اکثر ساعات و لحظات روز و شبش در تسبیح و یادِ خدا و تقدیسِ پروردگار می‌گذرد و از او غافل نمی‌گردد].

* کسی که برای برادر ایمانی خود همان را می‌پسندد که برای خویشان پسند می‌کند.

* کسی که بر مصیبت - آنگاه که بر او وارد می‌شود - نمی‌نالد و شکوه نمی‌کند.

* و کسی که به قسمت الهی از نظر روزی راضی است، و آنچنان برای روزی خود تلاش و اهتمام و دلبستگی شدید ندارد.^{۹۶}

کالاهای نفوذ ابلیس و خریداران آنها

حضرت عیسی - علیه السلام - ابلیس را - در حالی که طَبَق‌هایی را همراه خود می‌برد و بارهایی بر آن نهاده بود - دیدار کرد و گفت: این بارها چیست؟ پاسخ داد: مال التجاره‌ای است که در جستجوی خریداران آنها هستم. فرمود این مال التجاره چیست؟ گفت:

یکی از آنها جور و ستم است. عیسی فرمود: چه کسانی خریداران آن هستند؟ گفت: پادشاهان.

.....
۹۶ - الخصال، ج ۱، ص ۲۸۵؛ بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۴۸؛ به نقل از همان کتاب، سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۰۰.

آنگاه ابلیس کبر و حسد و خیانت و نیرنگ را یاد کرد و خاطر نشان ساخت که خریداران آنها - به ترتیب - عبارتند از: روستاییان، علما، تجار، و زنان.^{۹۷}

ابلیس زدگانی که اعمال آنها مقبول درگاه الهی واقع نمی‌شود

از امام صادق - علیه السلام - روایت شده که فرمود: ابلیس به سپاهیاناش گفت: آنگاه که من بتوانم در سه چیز، انسان را تحت نفوذ خود در آورم مرا در رابطه با اعمال [نیک] او باکی نیست؛ زیرا در چنین صورتی اعمال و تلاشهای او در پیشگاه خدا تلقی به قبول نمی‌گردد:

- ۱- فردی که عمل و کوشش خود را فراوان [و در خور تقدیر و تشکر] پندارد.
- ۲- کسی که گناه خود را فراموش کند. ۳- و شخصی که عجب و خودپسندی به [درون] او راه یابد.^{۹۸}

چرا ابلیس - پس از استکبار - ناگزیر از شر و اغوا گشت؟

مقدمه یاد آور می‌شوم: ما هیچ آفریده‌ای را نمی‌شناسیم که وجود آن بر شر و باطل سرشته شده و مجبور بر کفر و یا گریز از فسق باشد. جمله: «فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» نشان می‌دهد که ابلیس در طاعت و معصیت مختار بوده است؛ چون او از طایفه

.....
۹۷ - سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۰۰.

۹۸ - الخصال، ج ۱، ص ۱۱۲.

جن، و جن نیز پاره‌ای از آنها مسلمان و پاره‌ای دیگر منحرف و متمرند، به سان انسان که عده‌ای مؤمن، و گروهی دیگر کافرند؛ چنانکه به این نکته - با استناد به آیات - قبلاً اشاره شد. روایات نیز مؤید سابقه طاعتِ ابلیس (هر چند که آن را ریایی و نفاق گونه شناساندند) می‌باشد.

با توجه به اینکه آدم از رهگذر چشیدن «شجره منیه» دچار عصیان گشت، و ابلیس نیز به خاطر تمرد و استکبارش از سجده آدم، گرفتار معصیت شد، و باید هر دورا گناهکار برشمرد که دارای شرایطی همسان از نظر نافرمانی بودند؛ اما باید یاد آور شد میان عصیان آدم و تمردِ ابلیس - با توجه به شرایط آینده‌شان - فرق و تفاوتی جلب نظر می‌کند؛ زیرا آدم [و حواء] پس از عصیان و هبوط از بهشت، نادم گشتند و توبه نمودند؛ و خدا نیز توبه آنان را پذیرفت.^{۹۹}

اما ابلیس - نه تنها توبه نکرد - بلکه رویِ تمردِ خود پافشاری نموده و زبان به اعتراض گشود؛ لذا برای همیشه ملعون و مطرود از رحمت خدا گشت و مجبور به شر و باطل و مفطور بر اغوا و اضلال شد. مآل و فرجام ذریه ابلیس - که عبارت از شیاطین و پیروانِ راهِ آنها هستند - عبارت از گمراهی و انحراف و گمراه سازی و شر و بدخواهی است؛ اما سرانجام ذریه آدم - که توبه نمود - دارای اختیار و انتخاب خیر و شر، و آزادی در طاعت و معصیت می‌باشد. و سرانجام، فالِ فرشتگان که هیچ گناه از آنها سر نزد محض طاعت و عبادت است.

اموری که ابلیس نخستین بار آنها را بنیاد کرد

۱ - استکبار - یا - نخستین معصیت: طی روایات متعددی آمده است: «نخستین

۹۹ - سوره بقره (۲): ۳۷؛ سوره اعراف (۷): ۲۳.

معصیتی که از نخوت درونی بازگو می‌کرد و از روی کبر روی داد از ابلیس سرزد؛ و استکبار نخستین گناهی بود - که از نافرمانی در برابر امر الهی [پس از آفرینش آدم] ریشه می‌گرفت - روی داد.^{۱۰۰}

۲ - قیاس: از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و برخی از ائمه - علیهم السلام - روایت شده: نخستین کسی که با تکیه به رأی خود در امر دین قیاس کرد ابلیس بود (بنگرید به مراجع زیر عنوان «ابلیس - یا - نخستین بنیانگذار قیاس» که بحث بعدی ما است).

۳ - کفر: از امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - روایت شده: «ابلیس نخستین کسی است که کافر شد و اساس کفر را بنیاد کرد» چنانکه همین سخن از امام صادق - علیه السلام - نیز روایت شده و آن حضرت این توضیح را افزود که: «کفر ابلیس، شرک نبوده است؛ زیرا او کسی را به عبادت غیر خدا فرا نخوانده بود؛ بلکه بعداً مردم را به شرک دعوت کرده و خود، مشرک گشت».^{۱۰۱}

۴ - لواط: از امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - راجع به نام ابلیس که در آسمان معروف بود سؤال کردند، فرمود: نام او «حارث» بود و نیز در باره نخستین کسی که عمل زشت لواط «کار قوم لوط» را انجام داد پرسیدند، فرمود: ابلیس بود، و او این کار زشت را با خود انجام می‌داد. همان امام از رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - روایت کرده که فرمود:

«...وقتی خدا فرمان هبوط آدم را صادر کرد، آدم با همسرش هبوط کردند، ابلیس در حالی که بدون جفت و همسر بود هبوط نمود، و او اولین کسی است که با خود لواط کرد».^{۱۰۲}

۱۰۰ - تفسیر قمی، ص ۳۲؛ بحارالأنوار، ج ۶۰، ص ۲۷۴؛ المیزان، ج ۸، ص ۵۹، ۶۰، به نقل از «الکافی» و «تفسیر قمی».

۱۰۱ - الکافی (اصول)، ج ۴، ص ۳۸۶؛ بحارالأنوار، ج ۶۰، ص ۱۹۸؛ المیزان، ج ۸، ص ۵۹ به نقل از تفسیر عیاشی.

۱۰۲ - علل الشرایع، ج ۲، ص ۲۳۳ و ۲۸۱؛ عیون اخبار الرضا، ص ۱۳۴ و ۱۳۶؛ بحارالأنوار، ج ۶۰، ص ۳۴۶، ۳۴۷.

۵ - مساحقه: از امام باقر - علیه السلام - روایت کرده اند که فرمود: «وقتی ابلیس دید کارش [یعنی اغواء به لواط] در مورد مردان عملی گشت سراغ زنان آمد و خود را به صورت زنان بگردانید

گفت: مردان شما با هم در می آمیزند؟ گفتند: آری، ما این کار را دیدیم لوط - علیه السلام - آنان را نصیحت و سفارش می کرد، اما ابلیس آنان را آنچنان اغوا کرد تا زنان به زنان بسنده نمودند [و به مساحقه روی آوردند].^{۱۰۳}

۶ - ۸ - گریه و زاری، آواز خوانی، سرود: جابر از نبی اکرم - صلی الله علیه و آله - آورده است که فرمود:

ابلیس نخستین کسی است که صدا به گریه و زاری بلند کرد، و اولین کسی است که آوازخوانی آغاز نمود، و اولین سراینده است. آنگاه فرمود: وقتی آدم از شجره منیه تناول کرد ابلیس آواز سرداد، و به هنگام هبوط سرود می خواند، و وقتی در زمین استقرار یافت گریه و زاری آغاز کرد و بر نعمتهای بهشت [افسوس می خورد] و از آن یاد می کرد.^{۱۰۴}

۹ - حسد: از جنادة بن امیه نقل شده: «اولین لغزش و اشتباهی که روی داد حسد بود، ابلیس نسبت به آدم - به خاطر آنکه مأمور به سجده در برابر وی گشت - حسد ورزید، و همین حسد او را به نافرمانی [و استکبار که نخستین گناه او بود] واداشت» و لذا از امام صادق - علیه السلام - روایت شده که: «... ابلیس به نوح گفت: از حسد بهره یز؛ زیرا حسد با من همان کاری کرد که کرد...» [و موجب هبوط و لعن من گشت].^{۱۰۵}

۱۰ - تعصب بی جا: امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - فرمود: «...حمیت بر ابلیس عارض گشت... و به خاطر اصل خلقتش نسبت به آدم تعصب ورزید. پس [ابلیس] دشمن خدا پیشوای متعصبین و سلف مستکبرین می باشد، ابلیس که

۱۰۳ - الکافی، ج ۵، ص ۵۴۴؛ بحارالأنوار، ج ۶۰، ص ۲۷۸.

۱۰۴ - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۰ و ۲۷۶؛ بحارالأنوار، ج ۶۰، ص ۱۹۹ و ۲۱۹.

۱۰۵ - الدر المنثور، ج ۱، ص ۵۱؛ الخصال، ج ۱، ص ۵۰؛ بحارالأنوار، ج ۶۰، ص ۲۲۲ و ۲۸۱.

اساس عصبیت را بنیاد کرد...» امام صادق (ع) فرمود: «...خدا می‌دانست که ابلیس از فرشتگان نبود و آن حمیت و عصبیت و غضبی را که ابلیس در خود نهان کرده بود آشکار ساخت...»^{۱۰۶}

ابلیس، نخستین بنیانگذار قیاس

عیسی بن عبدالله قرشی گفت: ابو حنیفه بر امام صادق - علیه السلام - وارد شد، حضرت به او فرمود: «به من گزارش کردند که تو [در دین و احکام آن] قیاس می‌کنی؟ عرض کرد آری، من قیاس می‌کنم. فرمود: قیاس را [در دین خدا] روا مدارید؛ زیرا «نخستین کسی که قیاس کرد ابلیس بود»؛ چرا که او - [در مقام بهانه جویی و پاسخ به اعتراض خدا، مبنی بر اینکه چرا آدم را سجده نکردی؟] - گفت: خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ. ابلیس با این سخن میان آتش و گل و خاک قیاس کرد. اگر او نورانیت آدم را با روشنایی آتش مقایسه می‌کرد به مزایای این دو نور و صفا و زلالی یکی از آن دو [و برتری آن] نسبت به دیگری پی می‌برد، [یعنی] اگر ابلیس، جوهری که خداوند آدم را از آن آفرید با آتش قیاس می‌کرد در می‌یافت نور و پرتو گوهر آدم فزونتر و ارجمندتر از آتش می‌باشد.^{۱۰۷}

این سخنان امام صادق - علیه السلام - ناظر به گفتار نبی اکرم - صلی الله علیه و آله - است که امام از آن حضرت روایت کرده است که فرمود: «اول من قاس امر الدین برأیه ابلیس». امام صادق - علیه السلام - پس از نقل این حدیث فرمود: «اگر کسی امر مربوط به دین را با [مقیاس و معیار] رأی خویش قیاس کند خداوند او را در روز قیامت همنشین ابلیس می‌سازد؛ چرا که او از ابلیس در قیاس پیروی کرده است.^{۱۰۸}

.....

۱۰۶ - نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۶۲؛ الکافی، ج ۲، ص ۳۰۸؛ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۹؛ بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۲۰ و ۲۵۹.

۱۰۷ - البرهان، ج ۲، ص ۴؛ الکافی (اصول)، ح ۱۷۶؛ تفسیر قمی، ص ۳۲؛ الخصال، ج ۲، ص ۶۱۵؛ قصص الانبیاء، ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۸؛ المیزان، ج ۸، ص ۵۹؛ بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۱۹۸ و ۲۷۳.

۱۰۸ - الدر المنثور، ج ۳، ص ۷۲؛ المنار، ج ۸، ص ۳۳۱؛ المیزان، ج ۸، ص ۵۹.

در کتب تفسیر و حدیث، روایت یاد شده از زبان دیگران نیز نقل شده و نشان می‌دهد که برخوردار از شهرت است: از ابن عباس و حسن بصری و ابن سیرین نقل می‌کنند که آنها می‌گفتند: «اول من قاس ابلیس». ابن سیرین می‌گفت: «آفتاب و ماه جز از رهگذر مقایس به پرستش در نیامدند [یعنی اگر قیاسی در میان نمی‌بود مردم به آفتاب پرستی و یا پرستش ماه و اصولاً بت پرستی و شرك روی نمی‌آوردند].»^{۱۰۹}

جهالت و نادانیِ ابلیس در این قیاس و ریشه‌های آن

ابلیس در قیاس آتش با خاک و گل گرفتار چند نوع جهل و نادانیِ رسواگر بوده است:

- * نخست آنکه به پروردگار خود اعتراض نمود. و این کار یقیناً کفر به شمار می‌آید [و جهل است که ریشه کفر را می‌پردازد].
- * در صدد بر آمد که خدا او را به کاری فرمان دهد که مطابق دلخواه و هماهنگ با رأی سست او باشد، و همین امر از قیاسگری او سر بر آورد.
- * به مزیت ماده و مبدئی استدلال کرد که خود از آن آفریده شده بود. اما باید چنین استدلالی را از چند جهت، جهالت بر شمرد:
- ا- برتری ماده‌ای بر ماده دیگر را نمی‌توان با برهان و قیاس! اثبات نمود.
- ب- پاره‌ای از مواد و اشیاء گرانها از لحاظ اصل و بنیاد پست و فرومایه‌اند، مانند مشک که از خون (نافه) آهو است و الماس که از دل و درون ذغال به دست می‌آید.

۱۰۹ - المنار، ج ۸، ص ۳۳۱؛ قصص الانبیاء، ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۹؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۱۷۱.

ج - ملائکه از نور آفریده شدند؛ لیکن ابلیس از آتشی لهیب‌نده و سوزان و آلوده به دود آزارنده، و گرفتار اضطراب و فاقد آرامش خلق شده؛ بدون تردید نور را بر نار برتری است؛ چون نار دودآلود و آسیب آفرین و مؤذی است.

با اینکه ملائکه از نور و عنصری بهتر و ارجمندتر آفریده شده‌اند با کمال تواضع در برابر فرمان الهی امتثال جستند و سجده کردند؛ پس بنابراین ابلیس را - که از عنصری کم ارزش‌تر و آزارنده آفریده شده بود - سزاتر بود که در برابر آدم - در جهت امتثال امر الهی - سجده کند؛ بلکه ابلیس سزاوارتر بود که به وی در مقام توبیخ گفته شود «أُولَى لَكَ فَأُولَى» مرگ و نابودی سزای تو باد.

علاوه بر این، نمی‌توانیم به‌ذیریم آتش، بهتر و برتر از خاک و گل است؛ زیرا تمام موجودات زنده نباتی و حیوانی در کره ارض - بی واسطه و یا با واسطه - از خاک آفریده شده‌اند؛ ولی آتش فاقد چنین فایده و مزیت است.

ابلیس از آن مزیتی که خداوند با دست قدرت خود، آدم را بویژه از آن بهره‌مند ساخت غافل و جاهل بود، غافل از اینکه خدا از روح خود در او دمید و استعداد علمی و عملی او را فوق استعداد همه آفریده‌ها قرار داد و از مأمور ساختن ملائکه به سجده آدم، شرف و کرامت آدم را خاطرنشان ساخت و او را با چنین مزیتی برتر از ملائکه معرفی فرمود، بدون تردید ملائکه از نظر عنصری که مبدأ آفرینش آنها را می‌پرداخت و نیز از لحاظ طاعت، از ابلیس برتر بودند (که نتیجه قهری آن برتری آدم بر ابلیس می‌باشد؛ چرا که ملائکه برتر به سجده آدم مأمور گشتند، علیهذا قیاس ابلیس قیاسی نادرست و بازده جهل و غباوت او بوده است).

قرطبی برای ارائه نادرستی و سستی قیاس ابلیس ادله دیگری را یادآور می‌شود و می‌گوید: حکما گفته‌اند:

در عنصر خاک و گل، رزانت و آرامش و وقار و سکون وجود دارد؛ لذا آدم را بر آن داشت که پس از عصیان به توبه و تواضع و تضرع روی آورد؛ اما در آتش، سبکی و تندی و تیزی و اضطراب و سر به هوایی جلب نظر می‌کند و همین نکته

ابلیس را به تمرد و استکبار و اصرار بر آن واداشت.

در احادیث می‌بینیم که خاك بهشت از «مسك ازفر=مُشك خوشبو» است؛ لیکن در هیچ خبری دیده نمی‌شود که در بهشت، آتش وجود دارد، [یا آتش بهشت چنین و چنان است]!

خداوند آتش را وسیله عذاب معرفی کرده؛ لیکن خاك را به عنوان ابزاری برای عذاب گنهکاران معرفی نفرموده است. خاك از آتش بی نیاز است، اما آتش به مکان نیاز دارد که آن عبارت از خاك می‌باشد.

لذا ابن عباس گفته است: ابلیس را طاعت، اولی از قیاسش بود؛ اما او به قیاس چنگ انداخت و اولین موجودی بود که به رأی خویش قیاس کرد. بیضاوی گفته است: ابلیس نخستین بنیانگذار کبر و استبداد و اعتماد به رأی شخصی است.

اغنیای غوطه‌ور در عیش و نوش قیاس را از ابلیس اقتباس کردند و همانگونه که ابلیس به اصل و مبدأ آفرینش خود می‌بالید و بر آدم تعصب ورزید و از آفرینش او خرده‌گیری کرد، مترفین و عیش‌مداران نیز به مال و اولاد خود می‌بالیدند و در خود احساس کبر می‌کردند و می‌گفتند: «نحن اکثر اموالاً و اولاداً و ما نحن بمعذبين»

کار و حرفه‌های ابلیس=شیطان

می‌دانیم که شیطان و شیاطین در قرآن و حدیث مرادف با ابلیس و هم‌زمان او

۱۱۰ - رك: مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۰۲؛ المنار، ج ۸، ص ۳۳۰ - ۳۳۲؛ قصص الانبیاء، ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۹؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۷، ص ۱۷۱؛ انوار التنزیل، ج ۳، ص ۴؛ نهج البلاغه، عبده، ج ۲، ص ۱۶۲ و ۱۷۴.

می‌باشند و در قرآن و حدیث و پاره‌ای از کتب آسمانی دیگر کار و حرفه او به صورتهای گوناگون ارائه شده است و موارد ذیل بیانگر نمونه‌هایی از کارهای او است که ما نیز نمونه‌هایی از آیات را در مقام استناد بدانها در زیر یاد می‌کنیم:

دشمنی با انسان،^{۱۱۱}

تحریک به بدی و زشتی و دروغ بر خدا،^{۱۱۲}

تخویف و ایجاد ترس در اولیاء خدا،^{۱۱۳}

وعده‌های دروغ و فریبا،^{۱۱۴}

ایجاد دشمنی و کینه میان مردم به وسیله باده و قمار،^{۱۱۵}

حالت آماده باش بر اعمال دشمنی با انبیا،^{۱۱۶}

جلوگیری از ذکر خدا و نماز،^{۱۱۷}

وسوسه و اغوای آدم و نسل و نژاد او در جهت محرومیت از بهشت و

سعادت،^{۱۱۸}

خلف وعده،^{۱۱۹}

تزئین و تسویل کارهای زشت،^{۱۲۰}

ایجاد نسیان از ذکر خدا،^{۱۲۱}

.....

۱۷۵.

۱۱۱ - سورة بقره (۲): ۱۶۸؛ سورة انعام (۶): ۱۴۲؛ سورة اعراف (۷): ۲۲؛ و آیات فراوانی که جا به جا شیطان را دشمن آشکار انسان معرفی می‌کند.

۱۱۲ - سورة بقره (۲): ۱۹۹، و آیات دیگر.

۱۱۳ - سورة آل عمران (۳): ۱۵۹.

۱۱۴ - سورة نساء (۴): ۱۲؛ سورة اسراء (۱۷): ۶۴، و آیات دیگر.

۱۱۵ - سورة مائده (۵): ۱۹.

۱۱۶ - سورة انعام (۶): ۱۱۲.

۱۱۷ - سورة مائده (۵): ۱۹.

۱۱۸ - سورة اعراف (۷): ۲۷؛ سورة انفال (۸): ۲۷؛ سورة طه (۲۰): ۱۲۰؛ سورة بقره (۲): ۳۶ - و آیات دیگر.

۱۱۹ - سورة انفال (۸): ۴۸؛ سورة ابراهیم (۱۴): ۲۲؛ سورة حشر (۵۹): ۱۶.

۱۲۰ - سورة انفال (۸): ۴۸؛ سورة نحل (۱۶): ۶۲؛ سورة محمد (۴۷): ۲۵.

۱۲۱ - سورة یوسف (۱۲): ۳۲؛ سورة مجادله (۵۸): ۱۹.

تحریرك به تبذیر و اسراف،^{۱۲۲}
لواط،^{۱۲۳}
پروردن آرزوهای دور و دراز در انسان،^{۱۲۴}
واداشتن مردم به ایجاد دگرگونی در فرمان و دین خدا،^{۱۲۵}
تعلیم سحر و جادو به مردم،^{۱۲۶}
ذلت آفرینی برای بشر،^{۱۲۷}
همدمی با فراموشکاران خدا،^{۱۲۸}
اعمال سلطه و اقتدار در دوستداران خود،^{۱۲۹}
رهنمون ساختن مردم به عذاب دوزخ،^{۱۳۰}
عصیانگری در برابر خدای رحمان،^{۱۳۱}
استکبار،^{۱۳۲}
ایجاد انگیزه فساد در میان مردم،^{۱۳۳}
فرود آمدن بر دروغگویان و گناهکاران حرفه‌ای،^{۱۳۴}
حسد،^{۱۳۵}

-
- ۱۲۲ - سوره اسراء (۱۷): ۲۷.
- ۱۲۳ - به مراجع ذیل عنوان «اموری که ابلیس نخستین بار آنها را بنیاد کرد (ش ۴) رجوع شود.
- ۱۲۴ - سوره نساء (۴): ۱۱۹.
- ۱۲۵ - همان.
- ۱۲۶ - سوره بقره (۲): ۱۰۲.
- ۱۲۷ - سوره فرقان (۲۵): ۲۹.
- ۱۲۸ - سوره زخرف (۴۳): ۲۶.
- ۱۲۹ - سوره نحل (۱۶): ۱۰۰.
- ۱۳۰ - سوره حج (۲۲): ۳ و ۴؛ سوره فاطر (۳۵): ۶.
- ۱۳۱ - سوره مریم (۱۹): ۴۴.
- ۱۳۲ - سوره ص (۳۸): ۷۴؛ و نیز بنگرید به «ش ۱» ذیل عنوان «اموری که ابلیس نخستین بار آنها را بنیاد کرد».
- ۱۳۳ - سوره یوسف (۱۲): ۱۰۰؛ سوره اسراء (۱۷): ۵۳، و آیات دیگر.
- ۱۳۴ - سوره شعراء (۲۶): ۱۱۱، ۱۱۲.
- ۱۳۵ - بنگرید به «ش ۹» ذیل عنوان «اموری که ابلیس نخستین بار...».

راست جلوه دادن پندار خود برای مردم،^{۱۳۶}

غواصی و بنائی،^{۱۳۷}

صنایع و اختراعات عجیب: ساختن پرستشگاه، پیکر تراشی، ساختن جامه‌هایی مانند آبگیر، و دیگهای ثابت^{۱۳۸} اختراع حمام، نوره، آسیاب، آبگینه، صابون^{۱۳۹}... البته عده‌ای از آنها بدین سان بوده و هستند.

یورش همه جانبه به تمام انسانها،^{۱۴۰}

تعلیم و سوسه و آراء به ظاهر آراسته به یکدیگر،^{۱۴۱}

کثیر الاختفا بودن آنها پس از پدیداری=الخناس،^{۱۴۲}

انقباض خاطر به هنگام ذکر خدا، و انبساط به گاه عدم ذکر

خدا=الخناس (به حسب برخی از تفاسیر)،^{۱۴۳}

لغزاندن مردم با آواز و تاختن با یاران سواره و پیاده خود و شرکت در اموال

و اولاد انسان،^{۱۴۴}

القاء و تعلیم و سوسه به دوستانش برای ستیزه با مؤمنان،^{۱۴۵}

تماس با انسان و تأثیر در او و سرانجام، ایجاد جنون.^{۱۴۶}

.....

۱۳۶ - سورة سبأ (۳۴): ۲.

۱۳۷ - سورة ص (۳۸): ۴۰؛ سورة انبیاء (۲۱): ۲۲؛ در دریاها فرو می‌رفتند و جواهر را استخراج می‌نمودند (بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۱۸۰).

۱۳۸ - سورة سبأ (۳۴): ۱۳.

۱۳۹ - بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۱۸۱.

۱۴۰ - سورة اعراف (۷): ۱۷، ۱۸؛ سورة حجر (۱۵): ۳۸.

۱۴۱ - سورة انعام (۶): ۱۱۲.

۱۴۲ - سورة ناس (۱۱۴): ۴ و بنگرید به: بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۱۹۴؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۷۰.

۱۴۳ - سورة ناس (۱۱۴): ۴ و رک: مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۷۱؛ بحار، ج ۶۰، ص ۱۹۴.

۱۴۴ - سورة اسراء (۱۷): ۶۴.

۱۴۵ - سورة انعام (۶): ۱۲۱.

۱۴۶ - سورة بقره (۲): ۲۷۵.

حدیث زیر بیانگر اوضاع کلی زندگانی ابلیس است:

از قتاده نقل شده است: وقتی ابلیس هبوط نمود آدم به خدا عرض کرد: پروردگارا! ابلیس را از رحمت خود دور و بیگانه ساختی، پس علم و اطلاعات او چیست؟ فرمود: سحر. گفت: چه می‌خواهد؟ فرمود: شعر. عرض کرد: چه می‌نویسد؟ فرمود: دروغ راست نما. گفت: خوراك او چیست؟ فرمود هر مرداری که نام خدا [هنگام ذبح آن] بر آن ذکر نشده است. عرض کرد: چه می‌نوشد؟ فرمود: باده و شراب مُسِکِر. گفت: مجلس او کجاست؟ فرمود: بازارها. عرض کرد: صدای او چیست؟ فرمود: نای. گفت: دامهای او چیست؟ فرمود: زنان.^{۱۴۷}

راجع به اوضاع و شرایط دیگر ابلیس از نظر قرآن و حدیث و تفصیل آنها در رابطه با مطالب یاد شده و نیز همزاتِ شیاطین، حفظ آسمان از آنها، رصد نشینی، رمی آنان با شهابها، گوش گرفتن به سخنان فرشتگان و امثال آنها، رجوع کنید به: بحارالأنوار، ج ۶، ص ۱۸۴ - ۱۸۹.

محبوب‌ترین امور در نظر ابلیس

همهٔ امور زشت و ناپسند، محبوب و دلخواه ابلیس است؛ اما پاره‌ای از این امور از محبوبیت فزونتری در نگاه ابلیس برخوردار است، از آن جمله:

لواط و مساحقه: «حضرت سلیمان از شیطان پرسید چه کار نزد او محبوب‌تر و نزد خدا مبعوض‌تر است؟ جواب داد: آمیختن مرد به مرد و زن به زن...»^{۱۴۸}

۱۴۷ - الدر المنثور، ج ۱، ص ۶۳؛ بحار، ج ۶۰، ص ۲۸۱؛ و با تفصیلی بیشتر تفاوتی در مضمون ببینید در: دائرة المعارف پطرس، ج ۱، ص ۳۳۹؛ عرائس البیان، ص ۴۱.

۱۴۸ - اعلام قرآن، ص ۸۱.

مرگ فقیه و دانشمند دینی: امام صادق - علیه السلام - فرمود: مرگ هیچ يك از مؤمنین - از دیدگاه ابلیس - محبوبتر از مرگ يك فقیه: (انسان آگاه دینی) نیست.^{۱۴۹}

قهر و دوری افراد مؤمن از یکدیگر: ابی بصیر از امام صادق - علیه السلام - آورده است که فرمود: «ابلیس - تا وقتی که دو فرد مسلمان و مؤمن از هم دوری می‌جویند - همواره خرسند و شادمان است...»

زنان - یا - نور چشم ابلیس: در ملاقاتی که میان حضرت یحیی و ابلیس روی داد گفتگوهایی بین آنها رد و بدل شد؛ از آن جمله یحیی به ابلیس گفت: چه چیزی دیدگان ترا روشنتر می‌سازد [و شادمانی فزونتری در تو، به هم می‌رساند]؟ گفت: زنان؛ چرا که آنها تله‌ها و دامهای صید من هستند؛ زیرا وقتی دعا‌های صالحین و لعنت‌های آنان بر من هجوم می‌آورند و نزد من تجمع می‌یابند به سوی زنان باز می‌گردم و دلم به وسیله آنها شادی و آرامش می‌یابد [چون می‌توانم افراد را از رهگذر زنان منحرف سازم].^{۱۵۰}

اموری که ابلیس را سخت می‌آزارد

از آنجا که ابلیس خواهان شر و باطل است قهراً از هرگونه کارهای نیک و پسندیده متنفر می‌باشد؛ لیکن پاره‌ای از کارهای نیک و پسندیده ابلیس را سخت می‌آزارد و او از اینگونه کارها شدیداً متنفر و گریزان بوده و بسیار آزرده خاطر می‌گردد. ما نمونه‌هایی از اینگونه کارها را - که موجب رنجش عظیمی برای ابلیس می‌گردد -

.....

۱۴۹ - الکافی (اصول)، ط اسلامیه، ج ۱، ص ۴۶؛ منیة المرید، ط بمبئی، ص ۱۸۴؛ سفینة البحار، ج ۱، ص ۹۹.

۱۵۰ - سفینة البحار، ج ۱، ص ۱۰۱.

خاطر نشان می‌سازیم:

ذکر نام خدا=بَسْمَلَه: ابلیس از «بسم الله الرحمن الرحيم» می‌گریزد، امام صادق - علیه السلام - فرمود: «وقتی مرد بر زن وارد می‌شود و در جای خود جلوس می‌کند شیطان در آنجا حضور به هم می‌رساند. اگر این مرد نام خدا را یاد کند شیطان از او دور می‌گردد...» و همو فرمود: «هنگامی که نهار و شام [برای خوردن بر زمین] می‌نهند بگو «بسم الله»؛ زیرا شیطان - [وقتی نام خدا را بر زبان آوردی] - به یارانش می‌گوید: بیرون روید که نه از شام خبری است و نه از خواب...»^{۱۵۱}

سجده و اطاله آن: در حدیث آمده است که امام - علیه السلام - فرمود: «سجده را طولانی سازید؛ چون هیچ کاری بر ابلیس دشوارتر و فرساینده‌تر از آن نیست که فرزند آدم را در حال سجده ببیند؛ زیرا او مأمور به سجده برای آدم شد و از فرمان خدا تمرد ورزید؛ اما این فرزند آدم [را می‌بیند] که مأمور به سجده شده و از آن فرمان برده و نتیجه نجات یافته است» ریشه فرسایش ابلیس از سجده در برابر خدا را می‌توان طی روایتی جستجو کرد که ابوالفتوح آن را بازگو ساخته است، وی می‌گوید:

رسول - صلی الله علیه و آله - گفت: چون یکی از فرزندان آدم سوره سجده بخواند و به جای سجده برسد و سجده بکند شیطان با کناره [و دور] شود و گریستن گیرد و گوید: «ویلاه=وای بر او» [یعنی وای بر من] فرزند آدم سوره برخواند و سجده کرد و مستحق بهشت شد و من سجده نکردم مستحق دوزخ شدم» ابلیس در برابر سجده انسانها به یاد دوران تلخ هبوط و طرد خود از رحمت الهی می‌افتد و سخت رنجور و آزرده می‌شود.^{۱۵۲}

ذکر فضیلت اهل البیت همراه با ذکر خدا: «آنگاه که دو فرد مؤمن یکدیگر را دیدار می‌کنند و خدا و فضیلت اهل البیت - علیهم السلام - را بر زبان می‌آورند بر گونه ابلیس هیچ پاره گوشتی نمی‌ماند؛ بلکه گوشت

۱۵۱ - تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۴۰۷؛ المحاسن، ص ۴۳۲؛ بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۰۱، ۲۰۳.

۱۵۲ - الخصال، ج ۲، ص ۶۱۶؛ روح الجنان، ج ۱، ص ۸۹.

چهره و گونه او فرو می‌ریزد تا آنجا که از شدت درد و رنج روحش به استغاثه در می‌آید.^{۱۵۳}

وجود مصحف در خانه و یا تلاوت آن: امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - فرمود: «خانه‌ای که قرآن در آن تلاوت می‌شود و در آن خانه از خدا یاد می‌کنند، برکت آن خانه رو به فزونی گذارده و فرشتگان در آن حضور می‌یابند و شیطان از آن خانه می‌کوچد و می‌گریزد...» و نیز امام باقر - علیه السلام - فرمود: «اینکه [می‌بینم] مصحفی در خانه‌ای وجود دارد و از [برکت وجود آن]، خدا شیطان را از آن خانه طرد می‌کند در شگفتم»، چنانکه رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - فرمود: «تلاوت قرآن، شیطان را به دور می‌افکند».^{۱۵۴}

اذان نماز: بانگ نماز از اموری است که شیطان را در محیط طرد می‌کند.^{۱۵۵}

شهادت: شهید شدن انسان در راه خدا از اموری است که ابلیس سخت از آن می‌هراسد، «چنین روایت کرده‌اند: مردی ابلیس را روزانه هزار بار لعن می‌نمود، روزی در اثناء خواب شخصی آمد و او را بیدار کرد و به او گفت: برخیز؛ چرا که دیوار در حال سقوط است. گفت: تو کیستی که اینچنین برای من دلسوزی کردی؛ پاسخ داد: من ابلیس هستم. گفت: با اینکه من تو را هر روز هزار بار لعنت می‌کنم این رفتار دلسوزانه تو برای چیست؟ جواب داد: به خاطر اطلاعی که - در رابطه با مقام شهداء در پیشگاه خدا - در اختیارم دارم، ترسیدم تو [با مهدوم شدن زیر آوار] در زمره

.....
۱۵۳ - سفینه البحار، ج ۱، ص ۹۹.

۱۵۴ - الکافی، ج ۲، ص ۴۴۶؛ ثواب الاعمال، ص ۹۳؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۴۴۳؛ سنن دارمی، ک ۲۳، ب ۱۴؛ صحیح مسلم، ک ۶، ح ۲۱۲ «نقل از مفتاح کنوز السنة، ص ۹»؛ القرآن فی احادیث الرسول و اهل بیت، ص ۹۲.

۱۵۵ - مفتاح کنوز السنة، ص ۸ و ۳۱.

آنان قرار گرفته و به مقام و مرتبت والای شهداء نائل گردی» (عرائس المجالس، ص ۴۳) این نکته از آن رو است که «مهدوم» یعنی کسی که زیر آوار جان خود را از دست می‌دهد و غریق و زنی که با درد مخاض از دنیا می‌رود ثواب شهید نصیب آنها می‌گردد.^{۱۵۶}

تجدید دوستی و آشتی افراد مؤمن با یکدیگر: امام صادق - علیه السلام - فرمود: «...وقتی دو فرد مؤمن به هم می‌رسند و دوستی خود را تجدید می‌کنند، زانوهای ابلیس سست می‌گردد و می‌لرزد، به گونه‌ای که نمی‌تواند در جایی قرار گیرد و رگ و پیوندش از هم گسیخته می‌شود و فریاد می‌زند: وای بر او [بر من] که سقوط و بدبختی بدو [یعنی به من] آسیب رسانده است».^{۱۵۷}

احسان به دوستان اهل بیت - علیهم السلام - : امام صادق (ع) به اسحاق بن عمار فرمود: ای ابا اسحاق! به دوستان من تا می‌توانی نیکی کن، هیچ مؤمنی به مؤمن دیگر احسان و یاری نمی‌کند مگر آنکه چهره ابلیس می‌خراشد و قلبش مجروح می‌گردد.^{۱۵۸}

موضوعات گوناگون در باره ابلیس

مناظره او با ملائکه که بحث نسبتاً گسترده‌ای راجع به آن ذیل عنوان «آیا ابلیس در اصل کافر...»^{۱۵۹} گزارش شده.

۱۵۶ - سفینه البحار، ج ۱، ص ۷۲۰.

۱۵۷ - الکافی، ج ۴، ص ۴۵، ۴۶؛ منیه المريد، ص ۱۵۵.

۱۵۸ - سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۰۰.

۱۵۹ - التفسير الكبير، ج ۱، ص ۲۳۶، ۲۳۷؛ الميزان، ج ۸، ص ۴۴.

کحول: سرمه چشم ابلیس، خواب است، و سعوپ: داروی بینی و انفیه او، کبر یا غضب است، و لعوق: لیس و مکیدن او، دروغ می باشد.^{۱۶۰} مشافهات ابلیس با آدم و نوح و انبیای دیگر.^{۱۶۱}

بصره: مهبط ابلیس، و فرود او در سرزمین «ابله»، و فرود مار در اصفهان، و طاووس در بابل.^{۱۶۲} علل عداوت ابلیس با آدم،^{۱۶۳} ناله ها و خورناسهای ابلیس،^{۱۶۴} گفتگوی ابلیس با فرعون در حمام،^{۱۶۵} ماهیت سجده ای که فرشتگان و ابلیس مأمور شدند در برابر آدم به جای آورند = سجده کرامت و گرامیداشت آدم،^{۱۶۶} در پوش نهادن ظروف و بستن در خانه برای عدم نفوذ ابلیس در آنها،^{۱۶۷} ضعف کید شیطان و ابلیس،^{۱۶۸} ابلیس در ادبیات فارسی.^{۱۶۹}

.....

- ۱۶۰ - معانی الاخبار، ص ۱۳۸، ۱۳۹؛ سفینه البحار، ج ۱، ص ۹۸.
 ۱۶۱ - بحار، ج ۶۰، ص ۲۵۰، ۲۵۱؛ المیزان، ج ۸، ص ۶۶.
 ۱۶۲ - نهج البلاغة عبده، ج ۳، ص ۲۰؛ اعلام قرآن، ص ۸۴.
 ۱۶۳ - المیزان، ج ۱۴، ص ۲۱۹؛ با استفاده از: التفسیر الکبیر.
 ۱۶۴ - الخصال، ج ۱، ص ۲۳۶؛ بحار، ج ۶۰، ص ۲۴۱، ۴۴۷؛ المیزان، ج ۱، ص ۳۴.
 ۱۶۵ - عرائس المجالس، ص ۴۲؛ دائرة المعارف بطرس، ج ۱، ص ۳۳۹.
 ۱۶۶ - روح الجنان، ج ۱، ص ۸۷؛ التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۲۳۲ و ۲۳۸؛ التبیان طوسی، ج ۷، ص ۲۱۴؛ المیزان، ج ۱، ص ۲۲۱، ۲۲۴.
 ۱۶۷ - بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۰۴.
 ۱۶۸ - کتب تفسیر در ارتباط با آیه ۷۶ سوره نساء.
 ۱۶۹ - اعلام قرآن، ص ۸۶ - ۸۹.